



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار آیت الله العظمی امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

موسکول

شماره ۳۶

ماهنامه



مجموعه آثار آیت الله العظمی امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان



مجموعه آثار آیت الله العظمی امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان **آغاز امامت** حضرت ابن العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۳۱

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۳۱
۶	مشخصات کتاب
۶	شماره ۳۱ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱
۶	درآمدی بر شناخت توقیعات (۳)
۸	در تعزیت حضرت تار الهی
۱۱	فجر مقدس-۲
۱۴	نبرد قرقیسیا
۱۸	آخر الزمان منجی گرای و ظهور در شبکه جهانی اینترنت
۲۰	غیبت صغری و وضعیت علمی و فرهنگی شیعه -۳
۲۵	گل ها در انتظارند
۲۶	عباسم... عزیزم!
۲۷	اشعار
۲۹	اشک ها و گریه ها
۳۰	ای گنجینه آخرین!
۳۱	من از نژاد بی جامگانف زمینم
۳۲	حنظل شیرین
۳۶	معرفی کتاب
۳۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۳۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۱ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۳۱ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۳۱ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱

درآمدی بر شناخت توقیعات (۳)

موضوع توقیعات محمد مهدی رکنی اشاره: در قسمت های پیشین این سلسله مقالات با معنای لغوی و اصطلاحی «توقیع»، شماره توقیعات، راه های تشخیص درستی توقیعات آشنا شدیم و دانستیم که در توقیعات موضوعات مختلفی مطرح شده اند. گاه امام عصر (ع) برای اینکه مردم اطمینان قلبی به آن حضرت پیدا کنند امور پنهانی و رازهای نهانی را در توقیعات مطرح می کردند و از آنچه در دل مردمان می گذشت خبر می دادند و گاه ... دنباله موضوعات توقیعات را در این شماره پی می گیریم. ۲. مسایل مربوط به غیبت امام پیش از این یادآور شدیم که از مسایل مهم جامعه اسلامی و مجامع دینی به خصوص شیعیان در آن روزگار، مسئله غیبت فرزند امام حسن عسکری (ع) بود. از یک طرف بر طبق روایات فراوانی که از ائمه معصومین رسیده بود، شیعه انتظار چنین پیشامدی را داشت و تصریح امام یازدهم بر تولد فرزندش و نشان دادن او در فواصل زمانی مختلف به اصحاب خاص، پیش گویی های ائمه قبله را برای شیعه ثابت و محقق می کرد اما از طرف دیگر دشمنی بسیار شدید با مصلح موعود و تفحص برای پیدا کردن و قتلش امکان آشکار شدنش را از بین برده بود و شبهاتی که جعفر برادر امام حسن عسکری (ع) ایجاد کرده بود و مردم را به خود دعوت می کرد نیز مزید بر علت بود. این همه اشکالاتی را به اذهان القا می کرد، که بر حسب وظیفه ارشادی و هدایتی که امام دارد باید پاسخگوی آنها و بر طرف کننده شبهات باشد. به این جهت می بینیم تعدادی از توقیعات مستقیماً در اطراف مسایل طرح شده راجع به «غیبت» است، مانند نهی از بردن نام امام غایب و عدم تعیین وقت ظهور و سبب غیبت و اموری از این گونه. ۱. شیخ طوسی ضمن خبری مسند این توقیع را نقل می کند: برای محمد بن عثمان عمری ابتدائاً و بدون سؤال قبلی این توقیع رسید: کسانی را که از نام [من] می پرسند با خبر گردان: یا سکوت و رفتن به بهشت، یا سخن گفتن و دوزخی شدن؛ زیرا آنان اگر بر نام واقف شوند آن را فاش می کنند و اگر بر مکانم مطلع گردند دیگران را به آنجا راهنمایی می نمایند. ۲۱. محمد بن همام از محمد بن عثمان - دومین نایب خاص امام غایب - نقل می کند که توقیعی به خطی که می شناختم برایم رسید، بدین مضمون: هر کس در جمعی از مردم نام مرا ببرد [که موجب معرفی و گرفتاری ام شود] لعنت خدا بر او باد. همین راوی گوید: از زمان فرج پرسیدم، جواب رسید: کسانی که وقت [ظهور مرا] تعیین می کنند دروغ می گویند [که آن را جز خدا کسی نمی داند]. ۲. توضیح چنانکه از نخستین توقیع مذکور برمی آید، این منع علتی جز رعایت تقیه و حفظ جان امام در آن محیط ظلم و تهدید و خفقان ندارد، با وجود این معمولاً محدثان تصریح به نام خاص حضرت را دور از احتیاط می دانند. ۳۳. اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان خواهش می کند نامه ای که در آن مشکلات عقیدتی خود را نوشته به حضور امام بفرستد. خواهش او انجام می گیرد و توقیع به خط مولای ما صاحب الزمان (ع) می رسد، که از جمله این مطالب در اواخر آن آمده است: ۴. اَمَّا عَلَتْ غَيْبَتِ، خدای عزوجل می گوید «ای ایمان آوردگان! از چیزهایی که اگر برایتان آشکار شود بدتان می آید سؤال نکنید». هیچ یک از پدرانم نبود مگر اینکه بر گردنش بیعت یکی از

طاغوت های زمانش بود، ولی من هنگامی که قیام می کنم هیچ بیعتی از طاغوتها بر عهده ام نیست [یعنی آزادانه می توانم به قیام جهانی ام اقدام کنم و پیمانی که وفای به آن لازم باشد بر عهده ام نیست]. اما کیفیت بهره بردن از من در زمان غیبتم مانند نفع بردن از خورشید است هنگامی که ابر آن را از دیده نهان کند. سپس حضرت شیعیان را اندرز داده می فرماید: درف سؤالاتی را که برایتان مفید نیست ببندید و برای دانستن آنچه از شما نخواستند خود را به رنج نیفکنید، بلکه برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که در آن گشایش کار شما نیز هست. ۳۵. جواب مسایل اعتقادی توقعاتی که از ناحیه مقدس امام غایب (ع) صادر شده، شماری از آنها در پاسخ پرسش هایی است که راجع به مسایل عقیدتی و ایمانی است. این سؤالات غالباً در موضوع امامت و غیبت امام می باشد که در آن زمان مسئله روز و مایه اختلاف فرقه های مسلمین بوده است و برخی تا امروز هم مورد بحث و گفتگوست. اینک ترجمه چند توقیع نقل می شود: ۱- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه نقل می کند که گفت: گروهی از شیعه در این موضوع اختلاف کردند که خدای - عزوجل - آفریدن و روزی دادن را به ائمه (ص) تفویض کرده. عده ای گفتند: این محال است و چنین نسبتی به خدای تعالی جایز نیست؛ زیرا جز خدا بر خلق اجسام قادر نیست. دسته ای دیگر گفتند: [چنین نیست] بلکه خدای تعالی ائمه را بر این کار توانا کرده است و [آفرینش را] به آنان واگذار کرده، از این رو می آفرینند و روزی می دهند. در این مسئله به شدت با یکدیگر نزاع می کردند. یکی از آنان گفت: شما را چه شده؟ چرا به ابو جعفر محمد بن عثمان عمری مراجعه نمی کنید که از او پرسید، تا در این باب حق مطلب را برایتان روشن کند، که راستی [اکنون] او راه به سوی صاحب الامر است. آن گروه به [حل مسئله توسط] ابو جعفر راضی شدند و به پیشنهادش جواب قبول دادند، پس مسئله را نوشتند و به سوی فرستادند. از طرف حضرت برایشان توقیعی آمد که رونوشت آن این است: به درستی خدای تعالی است که اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم کرد، که او جسم نیست و در جسم هم حلول نکرده «لیس کمفلفله شیءٌ و هفوَ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ» هیچ چیز مانند او نیست و اوست شنوا و دانا. اما ائمه (ع) از خدای تعالی سؤال می کنند، پس او می آفریند و می خواهند، پس او روزی می دهد، برای اجابت کردن درخواستشان و بزرگداشت حقشان. ۶. چنانکه ملاحظه می شود پاسخ امام به نزاع کنندگان بسیار سنجیده و عمیق است؛ زیرا در حالی که تضادی با اصل توحید اسلامی ندارد و شریکی برای آفریدگار پیش نمی آورد، مقام رفیع و حق والای ائمه را در بارگاه الهی و استجاب دعایشان را می رساند. ۲. شیخ طوسی می نویسد: گروهی به من خبر دادند از ابو محمد تلعفکبری به استادش از شیخ موثقی در مدینه السلام [بغداد] که گفت: ابن ابی غانم قزوینی با جماعتی از شیعیان در باره جانشین امام حسن عسکری (ع) مشاجره کرد. ابن ابی غانم می گفت حضرت عسکری در گذشت و جانشینی ندارد. شیعیان در این باب نامه ای نوشتند و به ناحیه [سوی صاحب الزمان] فرستادند و حضرت را از موضوع مشاجره با خبر کردند. جواب نوشته شان به خط آن حضرت - که بر او و پدرانش سلام باد - رسید. ۷. بسم الله الرحمن الرحیم، خدا ما و شما را از گمراهی و فتنه ها بر کنار دارد و به ما و شما روح یقین ببخشد و ما و شما را از بدی و عذاب قیامت پناه دهد. همانا از تردید گروهی از شما در دین با خبر شدم، و از شک و سرگردانی که در والیان امورشان دارند به من پیغام رسید. این اطلاع ما را - به خاطر دلسوزی نسبت به آنان نه خودمان - غمناک و اندوهگین کرد؛ زیرا که خدا با ماست و ما هیچ نیاز به غیر او نداریم و حق با ماست پس کسی که از ما کناره گیری کند، هیچ ما را به وحشت نمی افکند. ما پرورش یافته پروردگاران هستیم و خلق پرورده هدایت مایند. ای شمایان! شما را چه شده که در بیابان تردید رفت و آمد می کنید و در حال سرگردانی و از گونه می روید. آیا نشنیدید که خدای عزوجل می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و هم رسول و اولوالامر را فرمانبرداری نمایید» آیا آنچه در آثار ۸ راجع به ائمه گذشته و موجود آنان آمده نمی دانید که از آنچه هست و آنچه حادث می شود خبر داده. آیا ندیدید خداوند چگونه برای شما پناهگاه هایی قرار داد که به آنها پناه ببرید [و از خطرات مصون مانید]، و نشانی هایی که به وسیله آنها راه راست را بیابید؟ از زمان حضرت آدم تا وقتی که امام در گذشته - حسن عسکری (ع) - ظاهر شد، هر گاه پرچمی غایب می شد پرچمی دیگر ظاهر می

گشت [امامی دیگر می آمد]، و چون ستاره ای افول می کرد ستاره ای دیگر طلوع می کرد. چون خدا او [حضرت عسکری (ع)] را به سوی خود برد، پنداشتید که خدا دیگر دینش را باطل کرد، و سببی که میان او و خلقتش هست گسست. نه! چنین نبوده و نمی باشد تا قیامت بر پا شود و امر خدای سبحان ظاهر گردد، در حالی که آنان کراحت دارند. همانا امام گذشته - حضرت حسن عسکری (ع) کاملاً مطابق روش پدرانش (ع) زیست و سعادت‌مندانه در گذشت، و وصیتش در باره ماست و علم او نزد ماست و ما فرزند و جانشین وی هستیم. [در ادعای] مقام او جز ستمگر گناهکار کسی با ما نزاع نمی کند، و غیر ما هر کسی ادعای آن را کند منکر کافری است و اگر نبود این که، امر خدای تعالی مغلوب [خواست کسی] نشود، و سرش ظاهر و علنی نگردد، حق ما برایتان چنان آشکار می شد که خرده‌ایتان از آن روشن شود و شک هایتان نابود گردد ولی هر آنچه خدا خواسته می شود، و برای مدت هر چیز نوشته و وقت خاصی است. پس از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، و امر را به ما برگردانید.. ۹ این تویح - بخصوص که به خط حضرت تحریر شده - از چند جهت قابل توجه و تامل است؛ زیرا در عین اینکه نشان از لطف و محبت خاص امام نسبت به پیروانش دارد، استغناى حجت خدا را از همه کائنات و توجه صرفش را به آفریدگار آشکارا می رساند. پس از استشهاد به آیه قرآن مجید که اطاعت اولوالامر را در ردیف اطاعت رسول قرار داده، سنت جاری الهی را در باره وجود پیشوای عالم معصوم در هر زمان ذکر می فرماید و همچنین کسانی را که به دروغ ادعای مقام معنوی امامت و حجت خدا بودن را می نمایند ظالم و کافر می شمارد، که واقعاً بزرگترین ظلم و حقیقت پوشی ادعای مقامی است که گوینده شایستگی آن را نداشته باشد و مایه گمراه کردن مردم شود. ادامه دارد ماهنامه موعود شماره ۳۰ پی نوشت ها: ۱. کتاب الغیبه، ص ۲۲۲، کمال الدین، ص ۴۸۲، تویح در لعن کسانی که در جمعی از مردم نام حضرت را ببرند. ۲. کمال الدین، ص ۴۸۳، ح ۳.۳. رک: الکافی، ج ۱، کتاب الحجّه، ص ۳۳۲. ۴. سوره مائده، آیه ۱۰۲. ۵. کمال الدین، ص ۴۸۵. ۶. کتاب الغیبه، ص ۱۷۸. ۷. «فورد جوابف کفتابفهم بخرطه علیه و علی آباءه السلام» ۸. سوره نساء، قسمتی از آیه ۵۹. ۹. کتاب الغیبه، ص ۱۷۳-۱۷۲

در تعزیت حضرت تار الهی

سید علی کاشفی خوانساری نام کتاب: هنر مرثیه خوانی نویسنده: مهدی امین فروغی ناشر: کتاب نیستان چاپ اول: ۱۳۷۹ شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه قیمت: ۱۴۰۰ تومان کتاب هنر مرثیه خوانی به هنر و سنتی مذهبی می‌پردازد که از فرط تداول و فراوانی، فراموش شده و کمتر از منظر تحقیقی و علمی به آن پرداخته شده است. نویسنده در این کتاب می‌کوشد ضمن ارایه اطلاعات تاریخی، به برخی آموزش‌های گوناگون و ضروری که در هنر مرثیه خوانی مدخلیت دارد اشاره کند. وی پس از مقدمه‌ای تاریخی درباره پیشینه مرثیه خوانی، در گفتار اول فصل یک، نگاهی گذرا به تاریخ موسیقی ایران دارد و در گفتار بعد به آشنایی مقدماتی با ردیف موسیقی ایران پرداخته است. فصل دوم به نشانه‌ها و قواعد خط موسیقی اختصاص دارد. فصل سوم گزیده‌ای از نوحه‌های قدیمی به همراه نت موسیقایی آن است. اصول صحیح تنفس و تقویت اندام‌های گفتار و شیوه تلفظ صحیح حروف گفتارهای بعدی فصل سوم است. پایان بخش کتاب تمرین‌هایی برای مرثیه خوانان است. مرثیه خوانی از آداب و سنن نهادینه در فرهنگ بومی - مذهبی ایرانیان و فراتر از آن، سنتی تاریخی در وجدان عمومی شبه قاره، آسیای میانه، قفقاز و خاورمیانه است. این آداب که ریشه در باورهای مذهبی دارد و غایت آن غایتی مذهبی است، پیوند عمیقی با هنرهای چون موسیقی، خطابه، ادبیات، تبلیغ و حتی نمایش دارد. آداب تعزیت مذهبی در جای جای گسترده بوم ایران با تنوع فراوان رواج داشته و هر خرده فرهنگ و هر بوم زاد به شکلی در این باور ملی و عمومی مشارکت و همدلی خویش را به نمایش می‌گذراشته است. متأسفانه امروز از سویی به دلیل رواج رسانه‌های جمعی و نقش یکسان ساز آن در عرصه فرهنگ و از سوی دیگر به دلیل حکومتی شدن برخی شعائر مذهبی شاهد زوال بسیاری از سنت‌های تعزیه‌داری و رنگ باختن تنوع آداب و مراسم هستیم. امروز

دیگر از مکاتب متنوع روضه خوانی کمتر می‌توان سراغ گرفت و رسانه‌ها عمدتاً به نوع خاصی از روضه‌خوانی و مرثیه‌گویی - که ظاهراً پیوند خورده با خاطرات گرانقدر دفاع مقدس و بسیج است - تبلیغ و ترویج می‌شود و سایر شیوه‌ها به مرور از رونق می‌افتند. این موضوع خاص تهران نیست. در شهرستان‌ها و حتی در مناطق غیر فارسی زبان هم روضه‌خوانانی اقبال دارند که شبیه فلان مرثیه‌خوان تهران نشین و مورد عنایت رسانه‌ها بخوانند. و اینجاست که برخلاف تصور اولیه که پژوهش در حوزه مرثیه‌خوانی را به دلیل رونق و فراوانی بی‌دلیل می‌داند، ثبت و ضبط تنوع سبک‌ها چه از نظر تاریخی و چه از منظر دین، هنر، مردم‌شناسی و... ضرورت تام می‌یابد. اهمیت و ارزش کتاب مورد بحث از این منظر آشکار می‌شود. مقدمه کتاب که گزارشی از پیشینه سنت مرثیه‌خوانی در سالیان گذشته است و به برخی از روضه‌خوانان مشهور گذشته و سنن و آداب از یاد رفته می‌پردازد، ارزشی مضاعف و افزون از ذی‌المقدمه دارد. در این فصل تاریخ اقامه عزاداری سیدالشهدا در ایران از زمان آل بویه تا کنون - به روشی علمی و مستند و به دور از اغراق و تعصب ورزی و با اتکا به جستجوهای تحسین برانگیز مؤلف در کتب تاریخی مختلف، اسناد، سفرنامه‌ها و خاطرات و... شرح شده است. این اطلاعات از زمان حکومت قاجار با تفصیل بیشتر نقل شده و نام بسیاری از مرثیه‌خوانان، تکیه‌ها، شیوه‌ها، اشعار و شاعران، آداب و... ذکر گردیده است. گرچه حجم این مقدمه در مجموعه بسیار اندک است (۲۴ صفحه) ولی به دلیل تازگی و اهمیت مطالب آن سبب ارزش بخشیدن به کل کتاب شده است. همچنین است فصل سوم کتاب که در حقیقت متن اشعار نوحه‌خوانی‌های دوره قاجار برای سینه‌زنی است که با کوشش و جست‌وجوی مؤلف توسط ریش‌سپیدان و گیس‌سپیدان و همچنین پیر غلامان و نوحه‌خوان‌های قدیمی برای نخستین بار ثبت شده و توسط مؤلف آوای آن به خط موسیقی پیاده شده و ثبت گردیده است. فصل ۳ شامل اطلاعاتی ناب و ارزشمند درباره نوع نگاه پیشینیان به واقعه عاشورا و ادب جاری در کلام و منش ایشان نسبت به معصومین (ع) و همچنین تلقی عرفانی و حماسی آنان از این واقعه عظیم است. برخلاف برخی روضه‌خوان‌های کم‌مایه امروز که با هر گونه توهین و تحقیر به آل‌الله، علیهم‌صلوات‌الله‌اجمعین و ارواحنا‌لهم‌فدا، قصد بازار گرمی و ریختن اشک مستمعین را دارند. اشعار گرد آمده در فصل ۳ از تنوع وزن و تنوع دستگاه‌های موسیقی برخوردارند و در این فصل می‌توان نوحه‌هایی در ابوعطا، افشاری، دشتی، چهارگاه، گوشه عراق و... یافت. هر چند که آن گونه که پیشینیان گفته‌اند تنوع نوحه‌ها و روضه‌ها بیشتر از این بوده و تقریباً می‌شود گفت تمام گوشه‌ها و نغماتی که امروزه به ما رسیده و در طول تاریخ اسلامی محفوظ مانده به نوعی در سنت‌های موسیقی مذهبی کاربرد داشته است. جا دارد مؤلف محترم طی پژوهش جامعی به تکمیل اطلاعات خود که در مقدمه و فصل ۳ آمده پردازد و چه بهتر که مراکز پژوهشی مذهبی - هنری و تاریخی و یا مردم‌شناسی با حمایت از این پژوهش، امکان ثبت هر چه دقیق‌تر آواها و نواهای مذهبی ایرانی را که به سرعت برق و باد به دلیل گزند زمانه رو به فراموشی‌اند فراهم آورند. فصل تاریخ موسیقی ایران و معرفی ردیف موسیقی ایرانی در عین ایجاز و صحت مبحث تازه‌ای ندارد و در کتاب‌های دیگر به شکل جامع‌تر به آن پرداخته شده است. هر چند که اگر مخاطبان این کتاب را علاقه‌مندان به فراگیری مرثیه‌خوانی فرض کنیم که آن‌ها را از مراجعه به دیگر کتب بی‌نیاز می‌سازد. همین نکات درباره فصل ۲ (تئوری موسیقی) نیز صادق است. مسائل پایه‌تئوری موسیقی و سلفژ به شکلی مختصر درس داده شده است. هر چند که کسی که با قواعد نظری و عملی موسیقی آشنایی ندارد با صرف مطالعه این فصل قادر به کشف وزن و ملودی قطعات مکتوب موسیقی (مثل قطعات ارابه‌شده در فصل ۳) نخواهد بود. از طرف دیگر توصیه به علاقه‌مندان مرثیه‌خوانی به فراگیری موسیقی نظری و نفت‌خوانی کمی آرمانگرایانه به نظر می‌رسد؛ چرا که بسیاری از خوانندگان موسیقی سنتی نیز به شکل سماعی ردیف‌ها را آموخته‌اند و اگر نوحه‌خوانان و روضه‌خوانان به شکل شنیداری (مثلاً بر اساس ردیف‌های موسیقی موجود استاد کریمی یا استاد دوامی) با موسیقی سنتی آشنا شوند و از این تکراری‌خوانی، غلط‌خوانی و خارج‌خوانی رها شویم بسیار مطلوب است. بخش‌های آخر کتاب که به دستگاه صوتی انسان، اصول تنفس و روش‌های تربیت و تقویت صدا و فن بیان می‌پردازد نیز

به نوبه خود خواندنی است. گرچه کم و بیش این نکات را در کتاب‌های مربوط به بازیگری می‌شود یافت، اما کار مؤلف تنها یک گردآوری یا ترجمه محض نبوده و بسیاری از مثال‌ها به شیوه‌ای عملی، تجربی و متناسب با فرهنگ و شرایط ایران بیان شده است. نقاط ضعف یا کاستی‌های کوچکی هم در کتاب به چشم می‌خورد. مثلاً اینکه گفته شده پیش از رواج نفت موسیقی غربی، املاهی موسیقی در ایران رایج نبوده، صحیح نیست و به خط و شیوه دیگر از زمان فارابی این بحث وجود داشته هر چند که رواج و عمومیت چندانی نداشته است. نکته دیگر اینکه بیش‌تر جستجوها و اطلاعات منقول مؤلف مربوط به سنت مرثیه خوانی در تهران است و جا داشت از سنت‌های موسیقی مذهبی در دیگر مناطق و شهرها هم سخن به میان می‌آمد. عمده توجه کتاب به دو عنصر اصلی شعر و آواز است، حال آن‌که مباحثی مثل همخوانی، سازهای موسیقی مذهبی، پرده، حرکت و نمایش، خطابت و علم بلاغت و... هم می‌توانست مورد نظر باشد. دیگر آن‌که مؤلف در پیشینه روضه خوانی از وسعت دید محدودی بهره جسته است. نمی‌توان این سنت را بدون توجه به پیشینه و دیگر اشکال آن همچون تعزیه، نقالی، پرده خوانی، حمله خوانی و... مورد بررسی علمی و دقیق قرار داد. به طور کلی اطلاعات کتاب آنجا که به اطلاعات دست اول و برگرفته از جست‌وجوهای شفاهی و معاصر برمی‌گردد ناب‌تر است تا اشارات آن به منابع مکتوب؛ چرا که فی‌المثل در تاریخ ادبیات ایران کتاب‌های فراوانی را درباره قیام امام حسین (ع) یافت که برخی به عنوان روضه، مقتل و مرثیه به کار می‌رفته‌اند. از فتوح ابن اعثم (قرن ۴) گرفته تا کتاب‌های جدیدتر مثل شهادت نامه ابن همام شیرازی (قرن ده، هم عصر روضه الشهداء کاشفی) و آتشکده (قرن ۱۱). در قرن دوازده و سیزده با فراوانی چشمگیر مقاتل، روضه‌ها، اشعار حماسی، مدح و مصیبت نامه‌های حسینی رو به رویم. انوار حسینی، احزان الصدورف فایز، عین البکاء، جنگنامه خامس آل عبا، محرق القلوب نراقی، سر الشهداءین، صحیفه ذهبیه در قرن ۱۲ و اسرار الابتلاء، الحروب الحسینیة، روضه الحسینیة، معدن الصلحا در بیان سید الشهداء، سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین، مهیج الاحزان، بلا و ابتلاء، وسیله النجات، روضه الحسینیة، ماتمکده، داستان غم (از دیدگاه اهل سنت) بحر غم، طوفان البکاء، مخزن البکاء، ریاض الاحزان، بیت الاحزان (از دیدگاه شیخیان)، حمله حسینی، لولوه البحرین فی مناقب الحسنین، حقایق المصیبه، عمان البکاء، فیض الدموع، تحفة الذاکرین، بحر الحزن، کنز المحن، انوار الشهادة، خصائص الحسینیة، حجة السعادة فی حجة الشهادة (نوشته اعتماد السلطنة)، نجات العاصین، وقایع کربلا شجاعت حسینی، غننامه حضرت امام حسین، کربلای معلای و... در قرن سیزدهم کتاب‌هایی است که می‌توان در تاریخ ادبیات فارسی درباره عاشورای حسینی یافت. در میان اولین کتاب‌های چاپی به زبان فارسی در ایران نیز چنین کتاب‌هایی فراوان‌اند. بنابر مشهور اولین کتاب چاپ شده در تهران محرق القلوب است. در بخش ضمیمه کتاب گنجینه اثر نوشته میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله طبع شده به سال ۱۲۸۲ قمری که عمده کتاب‌های چاپ تهران تا آن تاریخ را فهرست کرده از میان ۳۳۸ کتاب فهرست شده، ۲۱ عنوان کتاب مصیبت (همچون مرثیه مقبل و مرثیه جوهری) به چشم می‌خورد. تاریخ منظومه‌های حماسی درباره عاشورا نیز مفصل است. این منظومه‌ها به صورت حمله خوانی (نقالی) در تکیه‌ها، خانقاه‌ها، منابر و حسینیه‌ها اجرا می‌شده و قدیمی‌ترین نمونه شناخته شده آن همان‌طور که پیشتر گفته شد شهادتنامه ابن همام شیرازی است که سال ۹۰۳ قمری سروده شده و ۱۲۰۰ بیت دارد. مشهد الشهداء را حسین ندایی یزدی در قرن دهم در ده باب در قالب مثنوی سرود و حمله حسینی سروده محسن تقوی سندی است که ده هزار بیت را شامل می‌شود و از منظومه‌های قرن ۱۲ است. داستان حضرت قاسم و حضرت بی بی شهرزاد به طور کامل در منظومه حمله حیدری راجی کرمانی نقل شده است. باغ فردوس را ملا احمد الهامی کرمانشاهی و روضه الاسرار را محمدعلی سروش اصفهانی در قرن سیزدهم سرودند که دومی حدود ۱۶۰۰ بیت در قالب مثنوی است. داستان علی اکبر و قاسم را محمد بن ابی طالب به سال ۱۲۹۸ قمری سرود. سراج الصدور را فقیر قهدریجانی در سال ۱۳۳۰ قمری سرود و صحیفه قاصریه را قاصر کرمانی در پنج مقتل و چهار هزار بیت در همان قرن. غمکده را شخصی به نام وفا و غمناک را عبدالحسین فومنی در عهد قاجار سروده‌اند. شهنشاه نامه حسینی از خاموش یزدی

شامل هشت دفتر از منظومه؟های حسینی مربوط به عصر پهلوی اول است و سرایش اشعار حسینی و عاشورایی همچنان با قوت ادامه دارد و فی المثل سالیانه {P} در ایام نمایشگاه بین المللی کتاب سال ۷۹، خانم محترمی در یکی از غرفه‌ها کتاب خویش را به عنوان اولین منظومه وقایع عاشورا در طول تاریخ معرفی می‌کرد و این نشان می‌دهد که تا چه حد نسل امروز از پیشینه ادب دینی خویش بی‌خبر است. {P} شب‌های شعر عاشورا در تهران و شیراز... برپا می‌شود. البته وقتی بحث از ادب عاشورایی پیش می‌آید نمی‌توان از مختارنامه؟های فراوان و مکرر تاریخ ادبیات کشورمان چشم پوشی کرد. غرض از این توضیحات طولانی و ملال آور این بود که بحث تاریخ ادب عاشورایی بسیار مفصل‌تر از آن است که در بدو امر تصور می‌رود. به هر حال همچنان که عرض شد کتاب حاضر کتابی ارزشمند و مغتنم درباره این هنر و آداب مذهبی است. کتاب؟هایی که پیشتر به این مقوله پرداخته؟اند بسیار اندکند. تأملی در باب مداحی رنجبر گل محمدی (انتشارات کیهان، ۱۳۷۵) بیشتر به شعر پرداخته و کتاب؟هایی چون باور مداران، مدعیت پردازان و تذکره؟عشاق که همگی از سوی حوزه هنری منتشر شده؟اند، مصاحبه؟هایی با مداحان و روضه خوانان معاصرند. در جزوه؟های «دفتر ادبیات آیینی» که رسمی؟ترین مرکز آموزشی و پژوهشی در این حوزه است کتابی مشابه کتاب فوق نمی‌توان یافت. جزوه؟های نماد خادمان ولایی نوشته غلامحسین رفیعا به اخلاق مرثیه خوانی پرداخته و ادبیات آیینی نوشته علی معلم هم به تاریخ ادبیات و اشعار. جزوه؟های آداب و هنر مداحی نوشته غلامحسین سازگار هم بحث و روش؟شناسی روضه؟های مختلف است و در مجموع کمتر جزوه و کتابی درباره موسیقی مرثیه خوانی سراغ داریم. در کنار محاسن مذکور کتاب از برخی اشکالات فنی آسیب جزئی خورده است. بی؟دقتی؟هایی جزئی در تنظیم فهرست و نسخه پردازای و صفحه آرایی به چشم می‌خورد و بارها پانوشت؟های صفحات مختلف ناتمام رها شده؟اند و از ادامه آن اثری یافت نمی‌شود. به هر صورت کتاب فوق نوید بخش شکل؟گیری جریان‌ی جوان، پویا، علمی نگر، و نگران سنت و تاریخ در حوزه سنن و آداب تعظیم شعائر مذهبی و عزاداری سید الشهداء، علیه آلا ف تحیه و الثناء است. ان شاء الله الرحمن. منابع ۱. حماسه سرایی دینی، احمد گلچین معانی، نشریه آستان قدس رضوی. ۲. تاریخ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه بر گل، ترجمه به فارسی گروه مترجمان. ۳. فهرست کتب دینی کتابخانه سلطنتی. ۴. فهرستواره کتابهای فارسی، جلد سوم، احمد منزوی. ۵. مقاله «نگاهی به دو فهرست» سید فرید قاسمی، جهان کتاب، شماره ۱۱۵ - ۱۱۸ (دی و بهمن ۷۹).

فجر مقدس - ۲

شگفتیهای پیش از ظهور مجتبی الساده ترجمه: محمود مطهری نیا اشاره: در قسمت اول مقاله گفته شد، همانطور که عصر غیبت به دو بخش صغری و کبری تقسیم شد عصر ظهور هم به دو قسمت اصغر و اکبر تقسیم میشود. همچنین گفته شد لازم است هر کسی با نشانههای ظهور چنان آشنا شود که در دام مدعیان دروغین مهدویت نیفتد. در این شماره، بخش دوم از مقدماتی را که لازم است پیش از پرداختن به حوادث شش ماهه دوم آخرین سال غیبت مد نظر قرار گیرند با بررسی میکنیم: همه انسانها و کشورها خصوصاً امت اسلامی پیش از ظهور حضرت بقیه الله (ع) به شرایط سخت و سیاهی که ناشی از ظلم و جور و انحراف آن زمان است مبتلا خواهند شد. این نکته را می‌توان از این حدیث متواتر حضرت رسول اکرم (ص) برداشت کرد که فرمودند: «همانا مهدی (ع) زمین را همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد مملو از قسط و عدل می‌گرداند». با رجوع به احادیث و روایات معصومین (ع) اخبار و نکاتی را می‌بینیم که سختی و فساد موجود در آن زمان را به تصویر می‌کشند. مضاف بر اینکه بعضی از آنها به برخی حوادث خاص و معین هم اشاره می‌کنند. برای واضح تر شدن موضوع می‌توان این احادیث را چنین طبقه بندی کرد: ۱. روایاتی که به پر شدن زمین از ظلم و جور خبر می‌دهند: مضمون این بخش متواتراً در روایات آمده و در احادیث به مساله پر شدن زمین از ظلم و جور پیش از ظهور حضرت ولی عصر (ع) تصریح شده است. ۲. روایاتی که به پدید آمدن فتنه‌ها و شدت یافتن و زیاد شدن جریان‌های ترسناک

می‌پردازند. حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده که مفصلاً به فتنه‌های گمراه‌کننده و خوفناک آن زمان می‌پردازند و حدیث ذیل را می‌توان از این دسته شمرد: امام جواد (ع) فرمودند: قائم (ع) قیام نخواهد کرد مگر به دنبال خوف و هراس جدی زلزله‌ها، فتنه‌ها، بلایا و طاعونی که (مردم بدان مبتلا- شده باشند و شمشیر بران (جنگ نمایان میان اعراب و اختلاف زیاد مردم و تفرقه مذهبی آنها و تعدد ادیان و مذاهب و تغییر و تحوّل آنها و... قابل ذکر است که فتنه معانی مختلفی دارد که به طور خلاصه از این قرار است الف مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتن؛ ب کفر، گمراهی و گناه؛ ج به وجود آمدن اختلاف نظر در دیدگاه‌های مردم (د) کشتار و جنگ‌هایی که میان مردم واقع می‌شود. ۳- احادیثی که اظهار ناشکیبایی (جزع ناشی از سختی روزگار و گرفتاری شدید مردم را در آن زمان بیان می‌کنند: «مؤمنان در عصر غیبت از گرفتاری شدید، بلای طولانی و کم طاقتی و هراس رنج می‌برند و به همین خاطر وقتی شخصی از کنار قبر برادرش می‌گذرد می‌گوید: کاش من به جای او بودم..» واضح است که جزع و به تبع آن آرزوی مرگ نتیجه فشار سختی‌ها و مصیبت‌هایی است که شخص در جامعه گمراه و منحرف با آن مواجه می‌باشد. ۴. اخباری که به وجود حیرت (سردرگمی و تزلزل در افکار و اعتقادات می‌پردازند: از این جمله حدیثی است که از امیر المومنین علی (ع) نقل شده که در میان صحبت‌هایشان راجع به حضرت مهدی (ع) فرمودند: «غیبت و حیرتی پیش خواهد آمد که دسته‌ای طی آن گمراه می‌شوند و دسته‌ای دیگر هدایت می‌یابند که این حیرت ممکن است از جنبه‌های مختلفی پیش آمده باشد: سرگردانی در عقاید دینی نتیجه جریان‌های باطلی است که با جهالت و کنار گذاشتن تفکر در میان امت روبرو می‌گردد. بدین معنا که طولانی بودن مدت غیبت حضرت باعث می‌شود که مردم به شک بیفتند و در مورد مقام ایشان اختلاف پیدا کنند و یا اینکه حیرت در باره وجوب جهاد بدون وجود رهبری بلند مرتبه و انقلابی پیش آمده باشد. ۵. اخباری که دلالت بر جنگ‌ها و کشتارها می‌کنند: احادیث شریف و وضعیت سیاسی عصر ظهور را با خصوصیت عدم ثبات (سیاسی و کثرت جنگ‌ها و کشتارها توصیف می‌کنند: پیش از این امر (قیام حضرت مهدی (ع) کشتار «بیوح خواهد بود. از حضرت پرسیدند: بیوح به چه معناست فرمودند: دائمی است و از شدت آن کاسته نمی‌شود. حتی برخی روایات شدت این جنگ‌ها را تا آنجا بیان می‌کنند که طی آنها دو سوم از جمعیت زمین از بین می‌روند. حضرت علی (ع) فرمودند: مهدی (ع) قیام نمی‌کند تا اینکه یک سوم (از مردم زمین کشته شوند و یک سوم (خود) بمیرند و تنها یک سوم (از جمعیت زمین باقی بماند. می‌توان الفاظ موجود در احادیث را با اصطلاحات و معادل‌های امروزی آنها نظیر انحراف فکری سیاسی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و از این دسته جایگزین کرد. شاید بهترین روایتی که به آنها مفصلاً می‌پردازد این حدیث نبوی (ص) است که ابن عباس می‌گوید: در حجة الوداع با رسول مکرم اسلام ص مشغول انجام مناسک حج بودیم که حضرت حلقه در کعبه را گرفته و رو به ما کردند و فرمودند: آیا می‌خواهید شما را از نشانه‌ها و حوادث پیش از قیامت خبردار کنم سلمان که از همه به ایشان نزدیکتر ایستاده بود گفت بلی یا رسول‌الله ایشان فرمودند: از جمله آنها ضایع و تباہ کردن نمازها و تبعیت از شهوت‌ها، متمایل شدن به هواهای نفسانی تکریم و بزرگداشت ثروتمندان و مال‌پرستان و فروختن دین به قیمت دنیاست در این زمان است که قلب مؤمن در درونش همانسان که نمک در آب حل می‌شود، ذوب می‌شود چرا که منکرات کژی‌ها و کاستی‌ها را می‌بیند و قدرت تغییر دادن آنها را ندارد. سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم در دست اوست چنین خواهد شد و به دنبال آن حاکمان و امیران ستمگر و وزیران فاسق و کارگزاران و کارشناسان ستمکار پیدا شده و [مردم] به خیانتکاران اعتماد می‌کنند. - آیا واقعاً چنین روزی خواهد آمد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به قبضه قدرت اوست آری در آن زمان است که منکرات و انحرافات معروف و خوب و اعمال پسندیده منکر و ناپسند شمرده می‌شود. به شخص خائن اعتماد و شخص امین خائن خوانده می‌شود. دروغگو را تأیید و راستگو را طرد می‌کنند. - آیا واقعاً چنین روزی خواهد آمد؟ - قسم به آنکه جانم در دستانش است آری در آن زمان است که زنان فرمانروا می‌شوند و سروری می‌یابند. با زنان و کنیزکان مشورت می‌گردد و کودکان بر منبرها می‌نشینند و هر چیزی نهایتاً به دروغ ختم می‌شود، زکات و فیه (که حق عمومی و همگانی است غنیمت و بهره شخصی شمرده می‌شود. شخص به

والدینش ستم می‌کند و در عین حال به دوستش خدمت و نیکی و آنجاست که ستاره گنهکاری طلوع می‌کند. - آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم در دست اوست آری در چنین شرایطی است که مرد با همسرش در تجارت شریک می‌شود، خوی و عادت‌های شخصی و باطل زیاد شده و خوبی‌ها به شدت کم می‌شود. شخص به خاطر سختگیری به بدهکاران خود تحقیر می‌شود. و زمانی است که بازارها به هم نزدیک می‌شوند و یکی می‌گوید چیزی نفروختم و دیگری می‌گوید سودی نبردم و چیزی جز شکایت کردن از خدا دیده نخواهد شد. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟... - سلمان آری قسم به آنکه جانم در دست اوست در آن زمان است که به دنبال این حوادث اقوامی پیدا می‌شوند که اگر حرفی بزنند کشته می‌شوند و اگر ساکت بمانند غارتشان می‌کنند تا اینکه از اموالشان بهره‌مند شوند و به حریم‌هایشان تجاوز کنند و حرمتشان را شکسته و خونشان را بریزند. قلب‌های آنها کاملاً با ترس و حقه‌بازی عجین گشته و آنها را جز در حالت خوف و نگرانی و هراس و وحشت نمی‌یابی. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان است که چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می‌آید و امت مرا رنگارنگ می‌کند چه بیچاره‌اند کسانی که به خاطر آنها ضعیف می‌شوند و وای بر آنها که خدا چه برای آنها مهیا کرده و چگونه مترصد آنهاست نه به کوچکترها رحم می‌کنند و نه به بزرگترها احترام می‌گذارند. از خطاکاران و گنهکاران در امان نیستند، بدن‌هایشان بدن انسان و قلب‌هایشان قلب شیطان است. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به کسی که جانم به دست اوست آری در آن زمان مردان تنها به مردان و زنان تنها به زنان [برای ارضاء شهوات] می‌پردازند. همانگونه که اهل خانه‌ای نسبت به دختران خانه خود احساس غیرت می‌کنند (غریبه‌ها) نسبت به پسرکان جوان غیور می‌گردند (آنها را ناموس خود می‌شمرند) مردان به زنان و زنان به مردان شبیه می‌شوند و زنان بر زین‌ها سوار می‌گردند که لعنت من بر آنها باد. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان مساجد را همانند کلیساها و کنیسه‌ها تزیین می‌کنند و قرآن‌ها را طلاکاری و زینت مناره‌ها بلند می‌شوند و خطوط زیاد می‌شوند. قلب‌هایشان نسبت به هم متنفر و در زبان‌هایشان اختلاف نمایان است. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان است مردان و پسران امتم برای زینت از طلا استفاده می‌کنند و حریر و دیبا و ابریشم می‌پوشند و با بیگانگان متحد می‌شوند. - آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان ربا علنی می‌شود و با اجناس ممتاز، رشوه و معامله می‌کنند. دین رها می‌شود و مقام و منزلت دنیا (در نظر مردم رفیع می‌گردد). - آیا چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری هر چند به خدا ضرری نمی‌رسانند [و به خودشان ظلم می‌کنند] لیکن طلاق زیاد می‌شود و حدود اقامه و اجرا نمی‌شوند. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان است که زنان آوازه‌خوان می‌شوند و آلات موسیقی جلوه می‌یابند و به دنبال آن اشرار امتم پیدا می‌شوند. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان ثروتمندان امتم برای تفریح و سیاحت افراد عادی برای تجارت و کسب درآمد و فقرا برای ریا و خودنمایی به حج و عمره می‌روند. جمعیتی پیدا می‌شوند که تفکر و تدبر و تفقه آنها برای غیرخدا (و اهداف غیرالهی است) زنزادگان زیاد می‌شوند و قرآن را با آواز و غنا می‌خوانند و به خاطر دنیا بر سر هم می‌ریزند و با هم درگیر می‌شوند. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان به محارم تجاوز می‌کنند و به دنبال گناهان می‌روند، اشرار و بدان بر خوبان مسلط می‌شوند. دروغ علنی می‌شود و لجاجت نمایان می‌گردد. بیچارگی‌ها علنی می‌شود، با لباس‌ها به هم فخر می‌فروشند و مباحات می‌کنند و ظرف‌های ناشایست را پر می‌کنند. نرد و شطرنج و آلات موسیقی مورد پسند واقع می‌شوند. امر به معروف و نهی از منکر را انکار می‌کنند، به طوری که مؤمن خوارتر از کنیز می‌گردد. همدستی میان زاهد(نما)ها و قاریان (بدکردار) نمایان می‌شود. اینها همانها هستند که در آسمان‌ها آنها را پلیدان ناپاک می‌خوانند. - آیا واقعاً چنین خواهد شد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان ثروتمند از وضعیت فقیر هراسان نمی‌شود به طوری که گدا یک هفته کامل از مردم گدایی

می‌کند امّا کسی را که چیزی در دستش بگذارد نمی‌بیند. - آیا حقیقتاً چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ - سلمان قسم به آنکه جانم به دست اوست آری در آن زمان «روبیضه به سخن می‌آید. پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله» روبیضه دیگر چیست - کسی که تا به حال صحبت نمی‌کرد برای امور عموم مردم به سخن می‌آید و جز کمی از او فرمان نبرند... قسم به جانم که این همان چیزی است که دائماً در عصر گمراهی و فسقی که در آن زندگی می‌کنیم مشاهده می‌شود و با تمام حواس و وجود از آنها خبر داریم صلوات خداوند بر تو باد یا رسول الله ما را از آن با خبر کردی و سلام بر تو یا مهدیا که روزی همه اینها را از بین می‌بری و عدل و داد را جایگزین آن می‌گردانی روایاتی که تا اینجا ذکر کردیم به فاسد بودن زمانه به طور کلی اشاره می‌کردند و مشخص نمی‌کردند که این حوادث چگونه رخ خواهند داد. با توجه به اینکه می‌دانیم عصر فتنه‌ها پیش از عصر ظهور است و به وضوح در احادیث و روایات بیان شده که عصر ظلم پیش از عصر عدالت خواهد بود و به ناچار باید اشاره و بیان کنیم که برخی از این اخبار به همراه باقی حوادث پیش از برپایی قیامت آمده‌اند که به برداشت ما از آنها خدشه‌ای وارد نمی‌کند چرا که ظهور حضرت مهدی (ع پیش از قیامت رخ می‌دهد و لزومی ندارد که نشانه‌های قیامت دقیقاً و بدون هیچ فاصله‌ای پیش از آن نمایان گردند. در قسمت بعد برخی از پیشگویی‌هایی را که معصومین (ع داشته‌اند و تا این زمان محقق شده‌اند بررسی می‌کنیم که مایه دلگرمی و اطمینان قلب ما باشد که ان شاء الله بقیه آنها که تاکنون محقق نشده‌اند، روزی خودنمایی کنند و در پی آن شاهد ظهور مولا و مفتدایمان باشیم. پی نوشت‌ها ۱. در متن اصلی کلمه «ارهاصات آمده که به معنای کاری فوق العاده است که از پیامبر [یا امام غائب (ع) پیش از بعثت] و ظهور [وی ظاهر شود (لغتنامه لاروس ج ص ۱/۱۳۴). ۲. رک بشاره الاسلام ص ۱۸. ۳. رک موسوعه الامام المهدی علیه السلام ج ۲ (تاریخ الغیبه الکبری، ص ۲۴۲. ۴. غیبت نعمانی ۱۷۰ و بحارالانوار، ص ۵۲، ج ۲۳۱. ۵. تاریخ الغیبه الکبری ۲۴۵ و منتخب الاثر، ص ۴۳۴. ۶. غیبه نعمانی ص ۱۰۴، تاریخ الغیبه الکبری ۲۴۶. ۷. رک بشاره الاسلام ص ۸۶، بحارالانوار، ج ص ۵۲/۲۲۸. ۸. الممهّدون للمهدی (ع، ص ۴۹، بحارالانوار. ج ۵۲/۱۸۲. ۹. المهدی (ع، آیه‌الله صدر، ۱۹۸، یوم الخلاص ص ۵۶۴. ۱۰. بشاره الاسلام ص ۲۵؛ منتخب الاثر، ص ۴۳۲. ماهنامه موعود سال ششم - شماره ۳۱

نبرد قر قیسیا

سهیلا صلاحی اصفهانی روایت‌های اسلامی خبر از وقوع جنگ‌ها، فتنه‌ها و آشوب‌های گسترده و فراوان در آخرالزمان و در آستانه ظهور امام مهدی (ع می‌دهند؛ فتنه‌هایی که پی در پی می‌رسند و سرزمین‌های بسیاری را در برمی‌گیرند. رسول گرامی اسلام (ص) از این فتنه‌ها و آشوب‌ها چنین یاد می‌کنند: تكون فتنه بعدها فتنه الاولى في الاخرة كثمرة السوط يتبعها ذباب السيف .. ثم يكون بعد ذلك فتنه تستحل فيها المحارم كلها. ثم تأتي الخلافة خير أهل الارض و هو قاعد في بيته فتنه‌ای به پا می‌شود و به دنبال آن فتنه‌ای دیگر برمی‌خیزد. فتنه اولی در مقایسه با دومی همانند تازیانه خوردن است در مقایسه با ضربات لبه تیز شمشیر! سپس فتنه‌ای پدید می‌آید که همه محرمات در آن حلال شمرده شود! آنگاه خلافت به بهترین مردم روی زمین می‌رسد در حالی که او در خانه‌اش نشسته باشد. آن حضرت در روایت دیگری به گستردگی و تنوع این فتنه‌ها اشاره کرده می‌فرماید: لتاتینکم بعدی أربع فتن الاولى تستحلّ فيها الدماء و الثانية تستحلّ فيها الدماء و الاموال و الثالثة تستحلّ فيها الدماء و الاموال و الفروج و الرابعة صماء عمياء مطبقة تمور مور السفينة في البحر، حتى لا يجد أحد من الناس ملجأ، تطير بالشام و تعشى العراق و تخبط الجزيرة يدها و رجلها، يعرك الانام البلاء فيها عرك الاديم لا يستطيع أحد أن يقول فيها: مه مه !! لا ترفعونها من ناحية إلا انفتقت من ناحية أخرى بعد از من چهار فتنه بر شما فرود آید که در اولی خون‌ها مباح می‌شود، در دومی خون‌ها و ثروت‌ها مباح می‌گردد، در سومی خون‌ها و ثروت‌ها و ناموس‌ها مباح می‌شود و در چهارمی آشوبی کور و کر جهان را مضطرب می‌سازد آنچنانکه کشتی غول پیکر آب‌های مجاور را مضطرب کند، این فتنه شما را زیر پر می‌گیرد و عراق را می‌پوشاند و در جزیره دست و پا می‌زند، مردم تلخی حوادث و فشار

آشوب را لمس می‌کنند، آنچنانکه پوست به هنگام دباغی شدن فشار وارده را لمس می‌کند. کسی قدرت یک کلمه سخن گفتن نخواهد داشت این فتنه در نقطه‌ای آرام نمی‌یابد جز پس از آنکه در نقطه‌ای دیگر بیداد کند. آنچنان که از روایات برمی‌آید، یکی از بزرگترین این فتنه‌ها، درگیری و نبردی است که در منطقه «قرقیسیا» رخ می‌دهد. هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت به این نبرد اشاره و از جزئیات آن خبر داده شده است مقاله حاضر تنها در پی آن است که گزارشی اجمالی از آنچه در این منابع آمده ارائه نماید. و ان شاء الله تحلیل جامع‌تر این رویداد را در فرصتی دیگر پی می‌گیریم. در این مقاله ابتدا پاره‌ای از روایات شیعه و اهل سنت را که در آنها به گستردگی و بزرگی نبرد «قرقیسیا» اشاره شده نقل می‌کنیم و در ادامه نیز به بررسی موقعیت جغرافیایی این منطقه دلایل و زمینه‌های بروز این نبرد، طرفین نبرد و زمان وقوع آن می‌پردازیم ۱. نبرد قرقیسیا در روایت‌های اسلامی روایت‌های شیعه و اهل سنت به نبرد قرقیسیا اشاره کرده و از بزرگی و بی‌نظیر بودن این رویداد سخن گفته‌اند. امام باقر(ع) در روایتی خطاب به «میسر» ضمن پرسش از فاصله محل اقامت او تا قرقیسیا به بزرگی و بی‌سابقه بودن نبردی که در این منطقه رخ خواهد داد اشاره کرده می‌فرماید: یا میسر! کم بینک و بین قرقیسیا [قرقیسیا]؟ قلت هی قریب علی شاطیء الفرات فقال أما آنه سیکون بها وقعۀ لم یکن مثلها منذ خلق الله تبارک و تعالی السماوات و الارض و لایکون مثلها مادامت السماوات و الارض مادبۀ للطیر، تشیع منها سیاع الارض و طیور السماء! ای میسر! از اینجا تا قرقیسیا [قرقیسیا] چقدر راه است عرض کردم همین نزدیکی‌ها است در ساحل فرات قرار دارد. پس فرمودند: اما در این ناحیه واقعه‌ای رخ خواهد داد که مانند آن از زمانی که خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها و زمین را آفریده اتفاق نیفتاده و تا زمانی هم که آسمان‌ها و زمین برپا هستند مانند آن اتفاق نخواهد افتاد. سفره‌ای است که درندگان زمین و پرندگان آسمان از آن سیر می‌شوند. و نیز از ایشان نقل شده است که إن لولد العباس و المروانی لوقعۀ بقرقیسیا یشیب فیها الغلام الحرور و یرفع الله عنهم النصر و یوحی الی طیر السماء و سیاع الارض اشعی من لحوم الجبارین. ثم یخرج السفیانی همانا واقعه‌ای برای فرزندان عباس و مروانی در قرقیسیا روی خواهد داد که پسر نوجوان در آن پیشامد پیر گردد و خداوند هر گونه یاری را از ایشان برگیرد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین الهام کند که از گوشت تن ستمگران خود را سیر کنید. سپس سفیانی خروج خواهد کرد. امام باقر(ع) در روایت دیگری به ارتباط نبرد قرقیسیا و خروج سفیانی اشاره کرده می‌فرماید: ... یمر جیشه (السفیانی بقرقیسیا، فیقتلون بها فیقتل من الجبارین مائه الف . و یبعث السفیانی جیشاء الی الکوفه و عدتهم سبعون الف... سپاهیان سفیانی از قرقیسیا عبور خواهند کرد و در آنجا به نبرد خواهند پرداخت پس صد هزار نفر از ستمگران [در آنجا] به قتل خواهند رسید. آنگاه سفیانی سپاهی را به سوی کوفه روانه می‌سازد که تعداد آنها به هفتاد هزار نفر می‌رسد. آن حضرت همچنین به شمار کشته شدگان در این نبرد اشاره کرده می‌فرماید: تبنی مدینه مّا یلی المشرق یكون فیها وقعۀ لم یسمع أهل ذلك الزمان بمثلها، ثم تنجلی هی و الوقعۀ التي فی الشام عن أربع مائه ألف قتیل ثم یخرج المهدي فی أثر ذلك لاترد له رایة شهری در طرف شرق ساخته می‌شود که در آن حوادثی روی می‌دهد که هرگز مردم آن زمان نظیر آن را نشنیده‌اند. آنگاه آن حادثه و یک حادثه دیگر که در شام روی می‌دهد مجموعاً چهار صد هزار کشته برجای می‌گذارد و به دنبال آن حضرت مهدی ظاهر می‌شود و هرگز سپاهش شکست نمی‌خورد. امام صادق(ع) نیز در روایتی در مورد نبرد قرقیسیا چنین می‌فرماید: إن لله مائده (وفی هذه الروایة مادبۀ بقرقیسیا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء و یا سیاع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین همانا برای خداوند در قرقیسیا سفره‌ای است که سروش آسمانی از آن خبر می‌دهد؛ پس ندا می‌کند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین برای سیر گشتن از گوشت ستمکاران شتاب کنید. یکی از محققان معاصر نیز در کتاب خود به این حدیث اشاره کرده و ذیل آن می‌نویسد: چنانکه روایت اشاره می‌کند، عرصه نبرد، بیابان خشک و بی آب و گیاه است و آنها اجساد کشتگان خود را دفن نمی‌کنند و یا قادر به دفن آنها نیستند، از این رو پرندگان آسمان و درندگان زمینی از گوشت لاشه‌های آنها شکم خود را سیر می‌کنند و اینکه سربازان کشته شده نیز ستمگرند؛ زیرا که آنها سربازان جباران و ستم پیشگان می‌باشند. یا اینکه در میان آنها شمار زیادی از افسران

و فرماندهان ستمکار از دوطرف وجود دارد. منابع اهل سنت نیز به نقل روایاتی پرداخته‌اند که بیانگر شدت درگیری در قرقیسیا است از جمله روایت زیر که ابن حماد آن را نقل می‌کند: ... ظهر السفیانی بجیشة علیهم فیقتل الترتک و الروم بقرقیسیا حتی تشبع سباع الارض من لحومها. سفیانی با سپاهیان بر آنها غالب می‌شود و ترک و روم را در قرقیسیا به قتل می‌رساند تا اینکه درندگان زمین از گوشت آنها سیر می‌شوند. او در روایت دیگری از امام علی (ع) نقل می‌کند که یظهر السفیانی علی الشام ثم یکون بینهم وقعة بقرقیسیا، حتی یشبع طیر السماء و سباع الارض من جیفهم .. سفیانی بر شام غالب می‌شود، آنگاه در قرقیسیا نبردی بین آنها رخ می‌دهد، تا اینکه پرنندگان آسمان و درندگان زمین از کشته‌های آنها سیر می‌شوند. ۲. موقعیت جغرافیایی قرقیسیا «قرقیسیا» شهری در شمال سوریه است که در محل التقای رود «خابور» با «فرات» قرار گرفته است این شهر پیش از اسلام «کیرکسیون» نام داشت و در سال نوزدهم هجری به دست مسلمانان فتح شد و قرقیسیا نام گرفت در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی درباره قرقیسیا چنین توضیح داده شده است در حدود دویست میلی پایین رقه قرقیسیا که همان کرکیسیوم قدیم است در ساحل چپ دجله جایی که رودخانه خابور آب‌های زیادی خود را در آن می‌ریزد واقع است ابن حوقل درباره قرقیسیا گوید شهری قشنگ است که در آغوش باغستانی قرار داد. یاقوت و حمدالله مستوفی هر دو آن را محلی دانسته‌اند که کوچکتر از رحبه که شش فرسخی قرقیسیا و در جانب غربی فرات است «ابن رسته» قرقیسیا (Qarqisiya) را از شهرهای اقلیم چهارم و از حوزة‌های ناحیه جزیره معرفی می‌کند. «ابن خردادبه در المسالك و الممالک» پس از آنکه موقعیت قرقیسیا بر ساحل فرات را توصیف می‌کند به بیان فاصله آن تا بغداد می‌پردازد و تمامی منازل میان این دو را نام برده و به فاصله هر یک از دیگری نیز اشاره می‌کند. بر اساس محاسبه وی فاصله این دو شهر از یکدیگر در حدود نود و چند فرسخ است در معجم البلدان طول و عرض جغرافیایی این شهر به نقل از بطلمیوس ذکر شده است بطلمیوس می‌گوید: طول [جغرافیایی] شهر قرقیسیا ۶۴ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه است این شهر جزء اقلیم چهارم است یکی از محققان معاصر در مورد موقعیت جغرافیایی قرقیسیا می‌نویسد: امروزه خرابه‌های آن نزدیک شهر «دیر زور» سوریه قرار دارد. قرقیسیا نزدیک مرزهای سوریه - عراق است و به مرزهای ترکیه - سوریه نسبتاً نزدیک می‌باشد. ۳. دلایل و زمینه‌های نبرد قرقیسیا آنچنان که از روایات و بر می‌آید نبرد قرقیسیا بر سر گنجی است که در ناحیه فرات پیدا می‌شود. ابن حماد به نقل از پیامبر اکرم (ص) از این گنج چنین گزارش می‌دهد: تحسر الفرات عن جبل من ذهب و فضة فیقتل علیه من کل سبعة تسعة ، فإذا أدرکتهم فلا- تقربوه . فرات از کوهی از طلا و نقره پرده بر می‌دارد سپس بر سر آن جنگ می‌شود به طوری که از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شود، پس هرگاه آن را درک کردید به آن نزدیک نشوید. همین مضمون با الفاظی مشابه در روایات دیگری که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده آمده است که از جمله می‌توان به روایت زیر اشاره کرد: تحسر الفرات علی جبل من ذهب فیقتل الناس علیه فیقتل علیه من کل مائة تسعين أو قال تسعة کلهم یری أنه ینجو. فرات از کوهی از طلا پرده بر می‌دارد، سپس مردم بر سر آن به نبرد بر می‌خیزند و از هر صد نفر، نود نفر (و یا فرمود: نه نفر) در این نبرد کشته می‌شوند، هر یک از آن مردمان گمان می‌کنند که نجات می‌یابند. در الفتن و الملاحم ابن کثیر نیز به نقل از رسول خدا(ص) به پیدا شدن گنج اشاره شده است یوشک الفرات أن یحسر عن کثر من ذهب فمن حفره فلا یأخذ منه شیئاً. به زودی فرات از گنجی از طلا پرده بر می‌دارد، پس هر کس آن را یافت نباید چیزی از آن بر گیرد. ابن کثیر در جایی دیگر نیز از آن حضرت روایت می‌کند که لا تقوم الساعة حتی یحسر الفرات عن جبل من ذهب یقتل الناس فیقتل من کل مائة تسعة و تسعون یقول کل رجل منهم لعلی أکون أنا اللذی أنجو. قیامت بر پا نمی‌شود، تا اینکه فرات از کوهی از طلا پرده بر می‌گیرد [در آن زمان] مردم با یکدیگر به نبرد بر می‌خیزند. پس از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می‌شود، هر یک از آن مردمان می‌گویند: شاید من کسی باشم که نجات می‌یابم . ابن حسام جونپوری نیز در البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان به ماجرای کوه طلا در فرات اشاره دارد: لا تقوم الساعة حتی یحسر الفرات عن جبل من ذهب یقتل علیه الناس و یقتل تسعة أعضارهم قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه فرات کوهی از طلا را آشکار می‌سازد، مردم بر سر آن گنج

به نبرد برمی‌خیزند و نفه دهم آنها کشته می‌شوند. نویسنده کتاب عصر ظهور در بحث از جنبش سفیانی چنین آورده است ... هدف اصلی سفیانی از جنگ عراق سلطه یافتن بر آن کشور و ایجاد مقاومت در برابر نیروهای ایرانی و زمینه سازان ظهور حضرت که از مسیر عراق به سوی سوریه و قدس پیش می‌روند خواهد بود. ولی در راه عراق در اثر حادثه عجیبی جنگ قرقیسیا رخ می‌دهد و آن حادثه پیدا شدن گنجی در مجرای فرات و یا نزدیک مجرای رود فرات است به طوری که عده‌ای از مردم برای دست یافتن به آن دست به تلاش می‌زنند و آتش جنگ بین آنها شعله ور می‌شود و بیش از صد هزار تن از آنها کشته می‌شوند و هیچ یک به پیروزی قطعی نمی‌رسند و به آن گنج دست نمی‌یابند. بلکه همگی از آن منصرف شده و به مسایل دیگر مشغول می‌شوند. ناگفته نماند که ایشان نیز روایاتی در مورد پیدا شدن گنج نقل می‌کنند، از جمله روایت زیر که در نسخه خطی ابن حماد به نقل از پیامبر اکرم (ص) وارد شده است فتنه چهارم هجده سال به طول می‌انجامد، سپس در آن هنگام که باید پایان می‌پذیرد و تحقیقاً نهر فرات از کوهی از طلا پرده بر می‌دارد و مردم برای رسیدن به آن به جان یکدیگر می‌افتند و از هر نفه تن هفت تن کشته می‌شوند. قابل ذکر است که بیشتر این روایات از نظر سند ضعیف هستند. ۴. نیروهای درگیر در نبرد قرقیسیا بنابه آنچه از روایات اهل سنت به دست می‌آید طرفین درگیر در نبرد قرقیسیا، ترکان رومیان و لشکر سفیانی هستند. در اینجا به برخی از روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند اشاره می‌کنیم ... ظهر السفیانی بجیشه علیهم فیقتل الترك والروم بقرقیسیا... سفیانی با سپاهش بر آنها پیروز می‌شود و ترک و روم را در قرقیسیا می‌کشد. و در جایی دیگر آمده است ... فعند ذلك تجتمع الترك والروم یقاتلون جمیعاً و ترفع ثلاث رایات بالشام ثم یقاتلهم السفیانی حتی یبلغ بهم قرقیسیاء... پس در آن هنگام ترکان و رومیان اجتماع کرده و با یکدیگر به نبرد برمی‌خیزند و سه پرچم در شام برافراشته می‌شود، آنگاه سفیانی با آنها جنگ می‌کند تا در منطقه قرقیسیا به آنها می‌رسد. در روایت دیگری چنین آمده است دخوله (السفیانی الکوفه بعد ما یقاتل الترك والروم بقرقیسیاء... زمان وارد شدن سفیانی به کوفه بعد از نبرد او با ترکان و رومیان در قرقیسیا است. در روایتی که عبدالله بن زبیر از امام علی ع نقل می‌کند نیز از حضور دو عبدالله و سپاه آنان در قرقیسیا سخن گفته شده است یتبع عبدالله حتی یلتقی جنودهما بقرقیسیا علی النهر. عبدالله به دنبال عبدالله برمی‌خیزد تا اینکه سپاهیان آنها در قرقیسیا در کنار نهر با یکدیگر رودرو می‌شوند. منابع شیعی نیز از درگیری لشکر سفیانی با ترکان خبر می‌دهند، مؤلف عصر ظهور در این زمینه چنین می‌نویسد: اما طرف مقابل سفیانی در این نبرد از نظر اکثر روایات ترکان هستند ولی منظور از ترکان در اینجا چیست آنچه به نظر می‌رسد و به طبیعت امر نزدیک تر است اینکه آنها سپاهیان ترک زبان هستند؛ چراکه درگیری و نزاع بر سر دارائی است که نزدیک مرزهای سوریه و ترکیه وجود دارد... در کتاب روزگار رهایی نیز احادیث متعددی درباره ترکان ذکر شده و تأکید می‌شود که فتنه ترک در قرقیسیا انجام می‌پذیرد. در اینجا به برخی از احادیثی که در کتاب یاد شده آمده و ظاهراً در ارتباط با نبرد قرقیسیا است اشاره می‌کنیم در نخستین روایت به نقل از پیامبر اکرم ص چنین آمده است للترك خرجت خرجه فیها خراب آذربایجان و خرجه یخرجون فی الجزیره یخیفون ذوات الحجال فینصر الله المسلمین فیهم ذبح الله الاعظم برای ترک‌ها دو خیزش است که در یکی از آنها آذربایجان ویران می‌شود و در دیگری وارد جزیره می‌شوند و پرده نشینان را به وحشت می‌اندازند. خداوند مسلمانان را پیروز می‌گرداند که کشتار بزرگ الهی در آن روز است در روایت دیگری نیز چنین می‌خوانیم لیردنّ الترك الجزیره حتی تسقی خیلهم من الفرات فیبعث الله علیهم الطاعون فیقتلهم فلا ینجو منهم إلا رجل واحد. و یبعث الله علیهم ثلجاً فیها صرّ وریح وحبید فء اذا هم خامدون .. فیرجع المسلمون إلى أصحابهم فیقولون ءان الله قد أهلکهم و کفاکم شرهم بدون تردید سپاه ترک وارد جزیره خواهند شد تا اسب‌هایشان از فرات سیراب شوند، آنگاه خداوند بر آنها طاعون را مسلط می‌کند و همگی به وسیله طاعون از بین می‌روند و به جز یک نفر از آنها باقی نمی‌ماند. خداوند بر آنها برف و تگرگ همراه با سرمای سوزان و طوفان خانمان برانداز فرو می‌فرستد و همگی نقش بر زمین می‌شوند. مسلمانان به یکدیگر نوید می‌دهند که خداوند آنها را هلاک کرد و شر آنها را از شما کوتاه نمود. ۵. زمان نبرد قرقیسیا نبرد قرقیسیا میان دو واقعه مهم صورت می‌گیرد؛ نخست خروج

سفیانی و دوم ظهور امام مهدی (ع). در اینجا به اختصار به هر یک از آنها اشاره می‌کنیم ۱-۵. خروج سفیانی امام باقر (ع) در مورد واقعه نخست چنین فرموده است: یخرج السفیانی یوم جمعه فیصعد منبر دمشق و یبایع الناس علی أن لا یخالفوا أمره رضوه أم کرهوه ثم یخرج إلى الغوطه فیجتمع علیه خمسون ألف مقاتل ثم تختلف الرايات الثلاث فرایة الترك و العجم و هی سواد. و رایة لبني العباس صفراء و رایة السفیانی حمراء. فیغلبهم السفیانی بعد أن یقتل منهم ستین ألفاً و یرجع إلى حمص فإلی الفرات مروراً بالزرقه و سبا. سفیانی در روز جمعه خروج می‌کند و بر فراز منبر دمشق قرار می‌گیرد و از مردم بیعت می‌گیرد که هرگز با امر او مخالفت نکنند، چه آن را بیسندند و چه آن را ناخوش دارند. آنگاه به سوی «غوطه حرکت می‌کند و ۵۰ هزار جنگجو در اطراف او گرد آیند، آنگاه سه پرچم به اهتزاز در آید: پرچم ترک‌ها و عجم‌ها که سیاه‌رنگ است پرچم بنی عباس که زردرنگ است پرچم سفیانی که سرخ‌رنگ است سفیانی بر آنها چیره می‌شود، پس از آنکه ۶۰ هزار نفر از آنها را از دم شمشیر می‌گذارند، آنگاه به سوی «حمص می‌رود و از فرات عبور می‌کند و عازم «رقه» و «سبا» می‌شود. امیر المؤمنین علی (ع) نیز از جنگ سفیانی با سپاه «ابقع و اصهب» خبر می‌دهند: یلتقی السفیانی بالابقع فیقتله السفیانی و من معه ثم یقتل الاصب و أتباعه ثم لا یكون له هم إلا آل محمد و شیعتهم و المثل الی العراق و یمر جیشه بقرقیسیا... سفیانی با «ابقع درگیر می‌شود سپس او و سپاهیان را می‌کشد. سپس «اصهب و یاران او را

آخر الزمان منجی گرایی و ظهور در شبکه جهانی اینترنت

تدوین: سید احمد رضا یکانی فرد امروزه، با رواج شبکه جهانی اینترنت دسترسی سریع به موضوعات مختلف علمی، فرهنگی، خبری و... ممکن شده است، امّا شاید برخی از افراد در مورد اینکه آیا مسائل دینی، اعتقادی و معنوی نیز در اینترنت و در بین سیاست‌های مختلف آن جایگاهی دارند یا نه در شک و تردید باشند؛ با جست‌وجویی سریع در اینترنت می‌توان تردید و شک در این مسأله را از خود دور ساخت و به آماری شگفت‌انگیز دست یافت و آن اینکه اگر شما با موضوعاتی نظیر «پایان جهان» یا «آخر الزمان» و یا «بازگشت عیسی مسیح» و «منجی گرایی» در هر یک از موتورهای جستجو و یا دایرکتوری‌های اینترنت به جست‌وجو بپردازید حتی فرصت ورق زدن صفحات موجود که هر یک دارای ده‌ها مدخل (Entry) هستند نیز، نخواهید داشت چه برسد به ورود به هر مدخل و خواندن و مطالعه جزئیات آن. اطلاعاتی که در زیر سعی شده تا به صورت بسیار موجز و مختصر ذکر گردد، تنها بخشی از این اطلاعات گسترده است که با جست‌وجو در موتور جستجوی (google) به دست آمد است. نظر خوانندگان گرامی را به آن جلب می‌نمایم: الف) آخر الزمان (پایان جهان) با ۳/۴۳۰/۰۰۰/ مدخل در google با عناوینی نظیر: ۱- پایان جهان آنطور که می‌شناسیم: ۲ (/s/oracle/۹۹۴۱) (www.geocities.com/Athen) - جهان چگونه به آخر خواهد رسید. ۳- آیا بعد از این پایان، جهان باز هم ادامه خواهد یافت؟ (۴) (www.jesus warrior.de) - پایان جهان نزدیک است: (۵) (۲.html /www.aaaa.demon.nl/worldend) - خود را برای پایان جهان آماده سازید و... (www.post-gazette.com) ب) بازگشت عیسی مسیح با ۵۰۷/۰۰۰ مدخل با عناوینی نظیر: ۱- زمان بازگشت عیسی مسیح: (۲) (۷ members.aol.com/jcsaves) - بازگشت عیسی مسیح و روز خدا ۳- جلال و بزرگی عیسی مسیح و موضوعات عصر ایمان ۴- بازگشت عیسی مسیح نزدیک است: (۵) (www.serve.com/exjw /userspages/Peace.html) منابع مذهبی و اطلاعاتی در خصوص ظهور عیسی مسیح ۶- بازگشت جسمانی عیسی مسیح را تصور کنید (۷) (۷/gjess/mbpgretum.htm www.theshop.nent) - علائم ظهور عیسی مسیح (۸) (۸/users.panola.com) بازگشت عیسی مسیح، واقعیت؟ ها، اهمیت و نحوه آن: (۹) (۳۰۲.html /www.jokimos.org/vings) - بازگشت مجدد آقا و نجات دهنده ما عیسی مسیح: (۱۰) (۱۰/ejt~www.ncinter.net) - عیسی مسیح عشق را از آسمان با خود می‌آورد:

(www.believers.org) حال در اینجا بد نیست تا پاره‌ای از مطالب عنوان شده در این سایت؟ها و منابع را مورد اشاره قرار دهیم تا با مطالب عنوان شده نیز آگاهی بیشتری حاصل گردد: در مقاله؟ای که تحت عنوان «بازگشت عیسی مسیح نزدیک است؟» ۲ روز = ۲۰۰۰ سال «چنین آمده است: ما نمی‌توانیم زمان دقیق بازگشت عیسی مسیح را تعیین نماییم، اما پیشگویی؟های انجیل نشان می‌دهد که بازگشت او بسیار نزدیک است و پیشگویی؟هایی که در رابطه با انتظار و برای ظهور مسیح است خاطر نشان می‌سازند که وی بعد از ۲۰۰۰ سال باز خواهد گشت. انجیل می‌گوید: عیسی دوهزار سال پس از عروجش به آسمان دوباره باز خواهد گشت و هزار سال بر روی زمین پادشاهی خواهد کرد که در بخش مکاشفات انجیل به آن اشاره شده است. عیسی مسیح را با قلب؟های خود فرا خوانید تا او آقا و سرور شما گردد و نجات دهنده شما و مطمئن باشید که این عمل پیش از آنکه خواست شما باشد خواست الهی است. در مقاله دیگری تحت عنوان «زمان بازگشت عیسی مسیح» بحث مفصل و مستدلی در مورد زمان بازگشت وی مطرح شده است و چنین نتیجه؟گیری شده است که خود حضرت مسیح زمان بازگشت و ظهور خود را نمی‌داند و در انجیل آمده است که: عیسی به حواریون خود گفت من تنها آنچه را که خدا به من مأموریت داده است برای شما آشکار می‌سازم (انجیل یوحنا ۸: ۱۷) و تنها آنچه را که از خدا شنیده؟ام برای شما آشکار سازم (یوحنا ۱۵: ۱۵). من بسیاری چیزها را برای شما می‌گویم، اما آن کس که مرا به سوی شما فرستاده است حقیقت محض است و من به جهانیان سخنان او را می‌گویم (یوحنا ۲۶: ۸). من از خود هیچ چیز ندارم، بلکه تنها آن چیز را که او به من امر بکند انجام می‌دهم؛ زیرا من به خواسته خود عمل نمی‌کنم بلکه به خواسته کسی که مرا به سوی شما فرستاده عمل می‌کنم. (یوحنا ۵: ۳۰). عیسی می‌گوید: شما نمی‌توانید زمان و موقع آمدن مرا بدانید؛ زیرا این فقط در ید قدرت خداوند است. هیچ بشری از آن لحظه (زمان ظهور) آگاهی ندارد، حتی فرشتگان و تنها خداوند آگاه است. (انجیل متی ۲۴: ۳۶). مسیح می‌گوید: همیشه آماده باشید؛ زیرا که من زمانی می‌آیم که شما فکرش را نمی‌کنید. (لوقا ۴۰: ۱۲). در مقاله دیگری شیوه ظهور حضرت عیسی به این شکل شرح داده شده است که: عنقریب بعد از آن آزمایش سخت روزگاران خورشید تیره و تاری می‌گردد و ماه نور خود را از دست خواهد داد و ستارگان افول خواهند کرد و قدرت؟های آسمانی نیز به لرزه در خواهند آمد و سپس آثار و علائم ظهور آن مرد آسمانی آشکار خواهد شد و سپس تمامی قبائل زمین نگران و غمگین می‌گردند و آنگاه عیسی از ابرهای آسمان با جلال و شکوه و قدرت فرو خواهد آمد. (متی ۳۰ - ۲۹: ۲۴). در جای دیگری چنین آمده است که از آن آزمایش سخت، خورشید تیره خواهد شد، ماه نور افشان نخواهد کرد و سپس عیسی با شکوه و جلال و قدرت خواهد آمد و فرشتگاه تحت امر خود را به اطراف و اکناف عالم روانه خواهد کرد و منتخبان خود را از چهار گوشه جهان از بالاترین نقطه آسمان تا پایین؟ترین نقطه زمین جمع خواهد کرد. (مرقس ۲۷ - ۲۴: ۱۳). در مقاله؟ای دیگر نشانه؟های آخر الزمان به نقل از انجیل چنین معرفی گردیده است: در آخرین روزها (منظور روزهای نزدیک به ظهور است) بشر خودخواه و خودپرست خواهد شد، نسبت به والدین خود ناسپاس و غیر مطیع می‌گردد، تقدس از بین خواهد رفت، افراد آشتی طلب و صلح جو نخواهند بود، وحشی و خونخوار می‌گردند و از خوبی؟ها متنفر می‌گردند، پیش از آنکه به خدا عشق بورزند، عاشق لذائذ دنیوی می‌گردند، مغرور، متکبر، فحاش و بددهن می‌شوند. در مقاله؟ای دیگر هدف بازگشت حضرت عیسی چنین عنوان شده است: در ادعیه؟ای که حضرت عیسی به طرفداران خود تعلیم داده آمده است که: برای ایجاد یک پادشاه الهی در زمین دعا کنید: پادشاهی و حکومت الهی تحقق خواهد یافت و همانطور که در آسمان؟ها ایجاد شده در زمین نیز تحقق می‌یابد. (انجیل متی ۱۰: ۶). و در این زمان گفته؟های داوود تحقق خواهد یافت، صالحان وارث زمین خواهند شد و برای همیشه در زمین سکنی خواهند گزید. (زبور داود ۲۹: ۳۷). مسیح به زمین باز خواهد گشت و با بر انداختن نظام؟های بشری، پادشاهی الهی را بر روی زمین حکمفرما خواهد ساخت. او جهان را از تبه کاری و شرارت خواهد زدود و با جلال و شکوه الهی، به عنوان راه حلی مقدس برای مشکلات فعلی پر خواهد کرد. الهی، صالحانه و میانه رو زندگی کنید، در جهان کنونی به دنبال آن امید مقدس،

ظهور شکوهمند حکومت الهی و عیسی مسیح نجات دهنده بگردید. (۱۳ - ۱۲: انجیل تیطس) ف

غیبت صغری و وضعیت علمی و فرهنگی شیعه - ۳

مراجع، فعالیت‌ها و حوزه‌های علمی در عصر غیبت صغری حسین حسین‌زاده شانه‌چی اشاره در قسمت‌های پیشین این مقاله تاریخ غیبت و جغرافیای انسانی و ترکیب جمعیتی مهمترین شهرهای اسلامی در دوران غیبت صغری مورد بررسی قرار گرفت. در این قسمت از مقاله، نویسنده به بررسی مراجع، فعالیت‌ها و حوزه‌های علمی شیعه در دوران یاد شده خواهد پرداخت. ۱. مراجع علمی شیعیان در دوران غیبت صغری در دوران حضور ائمه (ع) مرجع اصلی و نخستین شیعیان در مسائل علمی امامان معصوم (ع) بودند، شیعیان به طرق گوناگون در نواحی مختلف با ائمه (ع) ارتباط داشتند و مسائل علمی خود را می‌پرسیدند. علما و محدثان علوم اهل بیت (ع) را فرا گرفته و آنها را برای دیگران نقل می‌کردند و به این ترتیب این علوم در بلاد مختلف در میان شیعیان منتشر می‌شد. مرجع علمی آنانی که دسترسی به امام (ع) نداشتند همین علما، محدثان و راویان اخبار اهل بیت بودند. با شکل گرفتن نظام و کالت، و کلاسی ائمه (ع) در شهرهای دور و نزدیک محل رجوع مردم و رفع و حل مسائل و مشکلات علمی آنان بودند. وکیلان در واقع رابطان میان مردم و ائمه (ع) بودند که فاصله میان این دو قشر را کوتاه می‌کردند. آغاز غیبت صغری وضعیت را دگرگون ساخت. عدم حضور امام (ع) را، که رکن اصلی شیعیان و تکیه‌گاه آنها در مسائل علمی بود؛ می‌توان بحرانی در بفعده علمی فرهنگی در مذهب تشیع تلقی کرد. طبیعی بود روبرو شدن با چنین بحرانی پیامدهای سخت و دشواری‌های بسیاری به همراه داشت، از این رو تأسیس نظام نیابت در این دوران در واقع حرکتی در جهت کاهش صدمات حاصل از این بحران بود. نایبان خاص امام (ع) که از عالمان برجسته؛ اصحاب ائمه (ع) و کسانی بودند که سال‌ها با ایشان ارتباط داشتند اینک معتبرترین مصدر علمی محسوب می‌شدند؛ زیرا آنها تنها راه ارتباطی با امام (ع) بودند. در واقع یکی از شئون مهم آنها حل همین مشکلات و مسائل مستحدثه برای شیعیان بود. آنان در در این عصر که امکان دسترسی به امام معصوم (ع) برای همگان میسر نبود مرجع پاسخگویی به مسائل کلامی و اعتقادی و تعیین حقانیت و جلوگیری از انحرافات بودند. مثلاً زمانی که شیعیان از محمدبن عثمان عمری، نائب دوم امام (ع) درباره گفتار مفوضه و عقاید آنها استفسار کردند وی در پاسخ نقطه نظرات مفوضه را در نسبت دادن خلق و زرق به ائمه (ع) تکذیب و آنها را از شئون ذات مقدس الهی برشمرد. ۱ توجه به این نکته که نایبان خاص در ارتباط با امام (ع) و قادر به رفع مشکلات و مسائل علمی و عقیدتی از طریق آن حضرت هستند نوعی یقین و اطمینان را برای شیعیان در گفتار آنها پدید می‌آورد که پذیرش سخنان ایشان را برای آنها بدون هیچ شک و تردید میسر می‌ساخت. وقتی که یکی از شیعیان درباره علت تسلط دشمنان بر امام حسین (ع) از حسین بن روح نوبختی نائب سوم امام، سؤال می‌کند وی پاسخ مفصل و قانع‌کننده‌ای ارائه می‌کند، به نحوی که راوی این جریان می‌گوید: در این که او این پاسخ‌ها را از جانب خود می‌گوید تردید کردم ولی بدون آن که سختی بگویم او رو به من کرد و گفت که این را از اصل - حضرت حجت (ع) - شنیده است. ۲ این اطمینان و یقین آرامشی را پدید می‌آورد که از شدت بحران پیش آمده می‌کاست. همین امر دقیقاً در سایر فعالیت‌های علمی عصر غیبت به جهت اشراف نسبی نایبان خاص نیز مصداق پیدا می‌کرد. نواب خاص در راستای جلوگیری از انحرافات عقیدتی، بر روایت احادیث و تألیف کتاب‌های دینی و اموری از این قبیل کمابیش نظارت داشتند. پس از صدور توفیق از ناحیه مقدسه مبنی بر «لَعْنُ و لَعْنُ شَلْمَغَانِي» یکی از مسائلی که راویان با آن مواجه شدند نقل روایات شلمغانی بود ولیکن حسین بن روح با استناد به گفتار ائمه (ع) این مشکل را بدین گونه رفع کرد که گفت: من همان جوابی را به شما می‌دهم که امام حسن عسکری (ع) در پاسخ به کسانی گفت که پرسیدند: ما با کتاب‌های بنی‌فضال چه کنیم که خانه‌های ما پر از آنهاست و حضرت فرمود: هرچه را روایت کرده‌اند بگیریید و آنچه را که خود نظر داده‌اند رها کنید. ۳ همچنین کتاب‌هایی که توسط برخی علما نوشته می‌شد گاه با نظارت نایبان خاصه بوده و در ۴ مواردی آنها صحت و سقم

کتاب‌های نوشته شده را بررسی می‌کردند. ۵ گذشته از این امور دفع شبهات مخالفان و پاسخگویی به سخنان سایر فرقه‌های شیعی و مقابله با مدعیان نیابت و بابت از وظایف خطیری بود که برعهده نائبان خاصه بود. علاوه بر نواب خاص، وکیلان امام (ع) در هر شهری مرجع علمی مردمان در آن ناحیه بودند. نظام و کالت در عصر غیبت صغری به‌طور گسترده‌ای به کار خود ادامه می‌داد. امام (ع) در کلیه نواحی که شیعیان سکونت داشتند، وکیلانی داشت که به امور آنها رسیدگی می‌کردند و رابط آنها با نواب اربعه بودند. نام بسیاری از این وکیلان در ضمن اخباری که نقل شده ذکر گردیده است. این ۶ وکیلان به‌طور عمده از کسانی بودند که از حیث شناخت و معرفت به‌خصوص در زمینه شناخت امام، نسبت به سایر مردم برتری داشتند. سومین مرجع علمی شیعیان در عصر غیبت، فقیهان و محدثان بودند. در واقع مرجعیت این گروه امری بود که باید در این دوران تثبیت و تحکیم می‌شد. اگرچه در زمان حضور، گاه فقیهان و محدثانی از طرف ائمه (ع) به‌عنوان مرجع مردم معرفی می‌شدند، با این حال حضور امام (ع) مانع از آن بود که آنها به چنان موقعیت ممتازی دست یابند ولیکن دوران غیبت شرایط را برای این امر مهیا ساخت، به‌طوری که این امر تا پایان دوران غیبت صغری به قطعیت نسبی رسید و در نهایت با صدور توقیعی که از طرف امام (ع) در پایان این دوران صادر شد، که مردم را در حوادث پدید آمده به محدثان و فقیهان ارجاع داده بود، تثبیت شد. ۲. فعالیت‌های علمی در عصر غیبت صغری فعالیت‌های علمی در این عصر در دو قالب کلی فعالیت‌های آموزشی و تألیف و تصنیف صورت می‌گرفت. امور آموزشی که عبارت بود از یک سلسله درس و بحث‌های علمی در خانه علما انجام می‌شد؛ زیرا تا این زمان نهاد خاص آموزشی شکل نگرفته بود، البته به‌ندرت حلقه‌های درسی در مساجد نیز تشکیل می‌شد، ولیکن با توجه به این که در اکثر شهرها مساجد تحت اختیار متولیان اهل سنت بود، شیعیان از این نظر در محدودیت قرار داشتند. خانه‌های علما مهمترین مرکز آموزشی بود و خانه‌های عالمانی که استادان بنام شهر بودند همواره محل آمد و شد طلاب و اهل علم بود، به‌طوری که گاه از کثرت جمعیتی که برای فراگیری و یا نوشتن مطالب استاد در آنجا گرد می‌آمدند همانند مسجدی می‌شد که مردم برای اقامه نماز در آن ازدحام می‌کردند. ۸ بخش عمده آموزش را آموزش انفرادی تشکیل می‌داد، بدین ترتیب که بدون تشکیل جلسه یا حلقه درسی، طلبه در محضر استادش حاضر می‌شد و از طریق سماع و یا قرائت به فراگیری می‌پرداخت، علماً غالباً شاگردان خصوصی داشتند و اغلب همین شاگردان اجازه نقل روایات و کتاب‌های استاد را دریافت می‌کردند. و شیوه «سماع» به معنی گوش دادن به گفتار استاد، و «قرائت» به معنی تقریر مطالب علمی از حفظ یا از روی کتاب بر استاد، مهمترین شیوه‌های فراگیری بودند. البته شیوه «املا» نیز کمابیش رواج داشت که در آن استاد به تقریر مطالبی می‌پرداخت و طلاب - که به آنها مستملی گفته می‌شد - تقریرات وی را می‌نوشتند، کتاب‌های حاصل از این شیوه به کتاب‌های امالی معروف بود. فعالیت‌های علمی در شهرهای شیعه‌نشین و یا شهرهایی که دارای جمعیتی شیعه مذهب بودند به فراخور حال و شرایط موجود با شدت و ضعف نسبی انجام می‌شد. هر شهر بسته به جو مذهبی و سیاسی و فرهنگی آن و با توجه به موقعیت مکانی، از حیث دوری یا نزدیکی به شهرهایی که مراکز علمی و فرهنگی محسوب می‌شدند یا محل تمرکز و تجمع شیعیان بودند، موقعیت خاصی در زمینه فعالیت‌های علمی و فرهنگی داشت. شهرها و مناطقی که تراکم جمعیت شیعی در آنها زیاد بود اوضاع اجتماعی و فرهنگی‌شان تحت تأثیر این جمعیت غالب قرار می‌گرفت و در مواردی که امور سیاسی و نظامی شهر نیز در دست همین جمعیت غالب بود و یا متولیان امر دارای گرایش‌هایی همسو با آنها بودند، آن شهر دارای موقعیت ممتازی می‌شد. ۳. حوزه‌های علمی در عصر غیبت صغری جو فکری و علمی شهرها با توجه به عوامل تأثیرگذار مختلف، متفاوت بود. در برخی شهرها اندیشه‌های کلامی رواج داشت و در برخی اهل حدیث و محدثان عنصر تعیین‌کننده محیط فکری بودند و بعضی نیز جو آمیخته از اندیشه‌های مختلف داشتند. مهمترین حوزه‌های علمی آن عصر به قرار زیر بودند: ۱-۳. مکتب علمی قم قم نخستین شهر ایران بود که مذهب تشیع را پذیرا شد. با مهاجرت چندتن از خاندان اشعری کوفه به قم و توطن آنها در این شهر مذهب تشیع نیز در این شهر ریشه دوانید. اشعریان از خانواده‌های برجسته کوفه و از دیرباز دارای تمایلات شیعی بودند. شواهد و اخبار حاکی از حضور

مالک بن عامر - جد اشعریان قم - در جنگ صفین و همراهی پسر او با مختار در قیام کوفه و شرکت بعدی این خاندان در قیام‌های ضد اموی است. ۹ بنا به نقلی نخستین کسانی که از این خاندان به قم آمدند پسران سعد بن مالک بودند و به گفته حسن بن محمد قمی نویسنده تاریخ قم موسی بن عبدالله بن سعد اولین کسی بود که مذهب شیعه را در این شهر اظهار کرد و بقیه به او اقتدا کردند. وی را از اصحاب امام صادق و امام باقر (ع) دانسته‌اند. ۱۰ با گسترش تشیع در قم، مناسبات مردم قم با ائمه (ع) گسترش یافت و به زودی به صورت یکی از مراکز اصلی تشیع و قطب‌های علمی آن درآمد. روابط گسترده شیعیان قم با ائمه معصومین (ع) موجب شد تا علوم اهل بیت (ع) به طور وسیعی در این شهر رواج پیدا کند تا آنجا که شماری از عالمان برجسته و راویان جلیل‌القدر که به طور مستقیم احادیث را از ائمه (ع) دریافت می‌کردند در این شهر می‌زیستند. نقش اساسی‌ای که عالمان قم در حفظ و اشاعه دین داشتند به گونه‌ای بود که در روایتی چنین آمده است: لولا القمّیون لضاع الدین ۱۱ اهمیت شهر قم و مرکزیت یافتن آن موجب شد تا عده‌ای از راویان و عالمان شیعه بار سفر بسته و به این شهر بیایند. نخستین این کسان ابراهیم بن هاشم کوفی بود. گفته شده است او، که زمان امام رضا (ع) را درک کرده بود، اولین کسی بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. ۱۲ از سوی دیگر مردم قم که تشنه فراگیری علوم اهل بیت (ع) بودند از علمای شیعه در سایر شهرها درخواست می‌کردند تا به شهر آنها بیایند. از جمله آنها از ابواسحاق ثقفی مؤلف کتاب الغارات که به اصفهان رفته بود خواستند تا به قم آید، اما او به دلیل آن که سنی‌گری در اصفهان بیشتر بود، مایل بود آنجا بماند و احادیث اهل بیت (ع) را در آنجا ترویج کند. ۱۳ بدین ترتیب شهر قم مجمع علما و راویان احادیث اهل بیت (ع) بود به طوری که در آغاز غیبت صغری چندین خانواده علمی، علاوه بر عده کثیری از دانشمندان شیعه در این شهر می‌زیستند. مهمترین خاندان علمی شهر همان خاندان اشعری بود که قدیمی‌ترین خاندان شیعه شهر نیز محسوب می‌شدند. معروف‌ترین فرد این خاندان که در اوایل عصر غیبت می‌زیست احمد بن محمد بن عیسی بود. وی بنا به گفته شیخ طوسی چهره شاخص و فقیه مطلق شهر قم بود. ریاست و زعامت دینی وی به گونه‌ای بود که حتی حاکم شهر به دیدن وی می‌آمد. او امام رضا (ع) را درک کرده و روایات بسیاری از ایشان نقل کرده است. همچنین دارای تألیفات عدیده‌ای بوده، از جمله کتاب التوحید، کتاب فضل‌النبی، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و کتاب الناسخ والمنسوخ. تاریخ وفات وی ظاهراً ۱۴۰ پس از ۲۸۰ ق. بود. از دیگر بزرگان این خاندان محمد بن احمد بن یحیی اشعری است که روایات بسیاری را نقل کرده است. وی صاحب تألیفات بسیاری است. از جمله موسوعه نوادرالحکمه که مشتمل بر مباحث مختلفی در ابواب فقهی بود و مجموعاً شامل ۲۳ کتاب فقهی می‌شد و در بین مردم بسیار معروف و مشهور بود. از دیگر کتاب‌های او کتاب المزار، کتاب الامام و مقتل الحسین است. وفات وی را در حدود ۲۸۰ ق. دانسته‌اند. ۱۵ از همین خاندان، باید به سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری (متوفی ۲۹۹ یا ۳۰۱ ق.) اشاره کنیم. او از عالمان بزرگ قم بود و به او عنوان «شیخ و فقیه شیعیان» داده بودند. دانش وسیع و شخصیت ممتاز، از ویژگی‌های وی بود. او دارای تصنیفات متعدد در موضوعات گوناگون بود که عبارتند از: موسوعه فقهی کتاب الرّحمه (این کتاب شامل ابواب طهارت، صلاه، زکاه، صوم و حج بود. بنا به گفته شیخ صدوق در ابتدای کتاب من لا یحضره الفقیه، این کتاب از کتب مشهور فقهی بوده است که فقیهان بر آن اعتماد کرده و بدان مراجعه می‌کردند)، کتاب الضیاء ۱۶ فی الامامه و کتاب مقالات الامامیه در باب امامت کتاب‌های مثالب رواه الحدیث و مناقب رواه الحدیث درباره راویان حدیث، کتابی در فضیلت ابوطالب و عبدالمطلب و عبدالله، کتاب المنتخبات که حدود ۱۰۰۰ صفحه بود و کتاب بصائر الدرجات که در ۴ جلد نوشته بود. ۱۷ از دیگر عالمان برجسته خاندان اشعری می‌توان به این افراد اشاره کرد: محمد بن علی بن محبوب مراد (متوفی بعد از ۲۸۰ ق.) که صاحب تصانیف متعددی در ابواب فقهی بود از جمله دو موسوعه فقهی به نام الجامع و کتاب الضیاء والنور. ۱۸ احمد بن ابی‌زاهد که از دوستان نزدیک محمد بن یحیی عطار و از عالمان بزرگ قم بود و کتاب‌هایی در مسائل اعتقادی چون بداء، جبر و تفویض و کتاب‌هایی در فقه داشت ۱۹ و ابوعلی احمد بن ادریس (متوفی ۳۰۶ ق.) که فقیه معتمد و صاحب تصانیف بود. علاوه بر اینها نام ۲۰ محدثان و فقیهان بسیاری از خاندان اشعری در کتب

فقهی ذکر شده است. از دیگر خاندان‌های بنام قم خاندان بابویه است که از خاندان‌های قدیمی شهر بودند. چهره شاخص این خاندان در عصر غیبت؛ علی بن حسین بن موسی بن بابویه است. تاریخ ولادت وی ذکر نشده ولی گویا در اوایل عصر غیبت بوده است. او فقهی جلیل‌القدر و مورد اعتماد بود و تألیفات عدیده‌ای در ابواب فقهی داشت. همچنین کتابی در توحید و کتابی در تفسیر و کتاب امالی از وی نام برده شده است. از ارزنده‌ترین کتاب‌های وی که به دست ما رسیده است کتاب الامامه و التبصره من الحیره است. این کتاب از نادر کتاب‌هایی است که از آن زمان باقی مانده است. موضوع اصلی کتاب بحث در زمینه مسئله غیبت امام مهدی (ع) است. ابن بابویه در ابتدای کتاب، علت تألیف را سرگشتگی مردم در عصر غیبت بیان می‌کند. او می‌گوید: دیدم بسیاری از کسانی که رشته ایمانشان صحیح بود و بر دین خدا ثابت قدم بودند و خشیت آنها در درگاه خداوند ظاهر بود، امر غیبت آنها را به حیرت واداشته و مدت غیبت بر آنها طولانی شده، تا جایی که وحشت بر آنها مستولی شده و اخبار مختلف و آثار وارده آنها را به فکر واداشته است. لذا من اخباری را جمع کردم که حیرت را برطرف سازد و غصه و نگرانی را رفع کند و... ۲۱ شیخ در مقدمه کتاب بحثی را در زمینه بداء و سپس لزوم وجود حجۀ الله بیان می‌کند و پس از بیان این که امامت عهدی الهی است، امامت تک تک ائمه (ع) را اثبات می‌کند. بخش عمده‌ای از کتاب در رد عقاید فرق شیعه چون کیسائیه، اسماعیلیه و واقفیه است و سپس ابوابی را درباره معرفت امام و لزوم آن می‌آورد. او در بحث از غیبت امام اسلوب اهل حدیث و متکلمان را با هم آمیخته و از طریق آن ادله‌ای برای رفع شبهات بیان می‌کند. متأسفانه بخشی از آخر این کتاب که مربوط به بحث غیبت است مفقود شده و به دست ما نرسیده است. در حال این کتاب یکی از ذخایر علمی تشیع است که به دست ما رسیده است. ابن بابویه روابط مستمری با علمای بغداد و کوفه و نائبان خاص داشت و سفرهایی به این شهرها کرده و در طی آن به تحصیل و تدریس پرداخته بود. عباس بن عمر کلودانی می‌گوید که در یکی از سفرهای ابن بابویه به بغداد در سال ۳۲۸ ق. از او اجازه روایت تمام کتاب‌هایش را گرفت. ۲۲ ابن بابویه از طریق مکاتبه با حسین بن روح با ناحیه مقدسه نیز در ارتباط بود. ضمن یکی از نامه‌هایش از امام درخواست کرده بود که از خدا بخواهد تا فرزندی صالح به وی عطا کند. در توقیعی که پس از آن برای وی صادر شد بشارت ولادت دو پسر به او داده شد که یکی از آن دو محمد بن علی معروف به شیخ صدوق است. ۲۳ خاندان برقی نیز از خاندان‌های علمی بزرگ در قم بودند. چهره شاخص این خاندان احمد بن محمد بن خالد برقی است. خاندان وی که اصالتاً کوفی و از موالی اشعریان بودند، به دلایلی به ایران مهاجرت کرده و در قریه «برق رود» قم سکنی گزیدند؛ از اینرو به نام برقی شهرت یافتند. احمد بن محمد بن خالد در اوایل عصر غیبت می‌زیست و تصانیف بسیاری داشت. شیخ طوسی در فهرست خود نزدیک به صد کتاب از وی نام می‌برد که در موضوعات مختلف فقهی، آداب و سنن، تفسیر و علوم قرآنی، تاریخ و موضوعات کلامی و عقیدتی است. وی در سال ۲۷۴ و یا ۲۸۰ ق. در گذشته است. ۲۴ از همین خاندان محمد بن عبیدالله برقی ملقب به ماجلیویه است که داماد احمد بن محمد برقی است و در شعر و ادب سرآمد بوده و روایاتی نیز نقل کرده است. یکی از اصحاب نزدیک ۲۵ احمد بن محمد برقی که در نزد وی به آموختن و فراگیری پرداخت ابن سمکه است. او کتاب مفصلی در تاریخ عباسیان نوشته و آن را کتاب العباسی نامیده بود. این کتاب نزدیک به ده هزار صفحه بوده است. ۲۶ ابن قولویه، جعفر بن محمد (متوفی ۳۶۲ ق.) از دانشمندان و محدثان این عصر بود. او کتاب‌های فقهی به تعداد ابواب فقه داشت. از کتاب‌های ارزنده وی کتاب جامع الزیارات است که با نام کامل الزیارات چاپ شده است. این کتاب دارای ۱۰۸ باب در فضیلت زیارت معصومین (ع) است که از زیارت نبی اکرم (ص) شروع و به زیارت امامزادگان ختم می‌شود. قسمت عمده کتاب - از باب ۱۶ تا باب ۹۸ - درباره فضیلت زیارت امام حسین (ع) کیفیت، آداب و ادعیه آن است. ۲۷ چند تن دیگر از عالمان بزرگ قم در این عصر عبارتند از: محمد بن حسن بن فروخ الصقار (متوفی ۲۹۰ ق.) او از اصحاب امام عسکری (ع) بود و درباره مسائلی که برای او پیش می‌آمد با آن حضرت مکاتبه می‌کرد. بیش از سی کتاب برای وی ذکر شده است که غالباً در ابواب فقهی است. از مجموع کتاب‌های وی کتاب بصائر الدرجات فی فضایل آل محمد (ع) به دست ما رسیده است. این

کتاب که در ده جزء مرتب شده است حاوی ۱۸۸۱ روایت است که هر جزء را به بیان فضیلتی از فضایل اهل بیت (ع) اختصاص داده است. ۲۸. محمد بن حسن بن ولید که از وی به شیخ اهل قم و فقیه آنها نام برده شده است. وی در نقل روایات بسیار معتبر و موثق بوده و صاحب تألیفاتی است. ابن ولید در سال ۳۴۳ ق. در گذشت. او از مشایخ روایت شیخ صدوق است. ۲۹. عبدالله بن جعفر حمیری قمی (متوفی بعد از ۲۹۸ ق.) وی از رجال بزرگ شیعه بود که نه تنها در شهر قم بلکه در کوفه نیز از جایگاه والایی برخوردار بود. مسافرت او به کوفه و استماع محدثان کوفه از وی معروف و مشهور است. او کتاب‌های بسیاری تصنیف کرد. ۱۳ تا ۱۷ عنوان کتاب برای او نام برده‌اند که در موضوعات مختلف عقیدتی چون توحید و امامت هستند. وی از جمله کسانی است که کتابی در باب غیبت داشته به نام کتاب الغیبه والحیره. وی همچنین کتابی درباره توقیعات و کتابی درباره مسائلی که محمد بن عثمان عمری نائب دوم امام بیان کرده بود، داشت. ارزنده‌ترین کتاب وی که به ۳۰ دست ما رسیده است کتاب قفرب الاسناد اوست. تألیف کتاب‌هایی تحت این عنوان همانند کتاب‌های امالی در میان محدثان شایع بود. در این کتاب‌ها محدثان پاره‌ای روایات را که از حیث سندی عالی و در عین حال سلسله سند آن کوتاه بود و تعداد راویان در سند حدیث تا معصوم کم بود، گرد می‌آوردند و از این رو آن را قفرب الاسناد می‌گفتند. این گونه کتاب‌ها و نقل این گونه روایات نوعی افتخار برای محدثان محسوب می‌شد به جز حمیری کسان دیگری چون علی بن ابراهیم قمی، ابن بطفه و ابن بابویه، قرب الاسناد داشته‌اند. قرب الاسناد حمیری اخباری است با اسناد نزدیک به امام صادق و امام رضا (ع). این قسمتی از کتاب است که باقی مانده و سایر اجزای کتاب از بین رفته است. نجاشی از برخی اجزاء دیگر که قرب الاسناد به امام جواد و به حضرت صاحب الامر است یاد کرده است. قرب الاسناد به امام صادق و امام کاظم (ع) همان است که علامه مجلسی در بحار الانوار تحت عنوان تألیف عبدالله بن جعفر حمیری از آن نقل می‌کند. ۳۱. علی بن ابراهیم قمی از محدثان و فقیهان قم و از استادان کلینی مؤلف الکافی بود. احادیث بسیاری نقل کرده و تألیفات متعددی داشت از جمله کتاب اختیار القرآن و قرب الاسناد و کتاب‌هایی در موضوعات تاریخی. از وی جمعاً ۱۵ کتاب نام برده شده است که از میان آنها تنها تفسیر او ۳۲ به دست آمده است که خوشبختانه کامل و بدون افتادگی است. علامه تهرانی در الذریعه تصریح می‌کند که علی بن ابراهیم و کتاب تفسیر صغیر و کبیر نداشته بلکه هر دو یکی است و برگرفته از تفسیر امام حسن عسکری نیز نیست. علی بن ابراهیم در ابتدای کتاب خود مختصری از روایات مبسوط و مسند را از امام صادق از جدش امیرالمؤمنین (ع) در بیان انواع علوم قرآن نقل کرده است. او در تفسیرش فقط احادیثی را که از امام صادق (ع) در تفسیر آیات روایت شده، آورده است. شاگرد وی و راوی این تفسیر قسمتی از روایات امام باقر (ع) را که بر ابوالجارود املا فرموده در اثنا این تفسیر گنج‌نایده است و نیز روایات دیگری از سایر استادانش در آن درج کرده است. این کتاب دوبار چاپ سنگی شده و در سال ۱۳۸۷ ق. در دو جلد به قطع وزیری چاپ شد. ۳۳. شهر قم به واسطه وجود محدثان بسیار و موثق، مرکز نقل و حفظ احادیث اهل بیت (ع) بود و از این حیث جایگاه والایی داشت به طوری که حتی سایر مراکز تشیع به محدثان قمی اعتباری خاص می‌بخشیدند و چنانچه یکی از محدثان قم به شهر آنها وارد می‌شد، مورد توجه اهل علم و حدیث واقع می‌گردید. مثلاً زمانی که عبدالله بن جعفر حمیری که از اصحاب امام عسکری (ع) بود، در سال ۲۹۲ ق. به کوفه وارد شد، چون خبر به گوش مردم رسید همگی بر گرد او جمع شدند و به استماع حدیث از وی پرداختند. در واقع این امر ۳۴ ناشی از این بود که قمی‌ها دارای اعتقادات سالم و به دور از انحرا و پی‌نوشت‌ها: ۱. ر.ک: الطوسی، الغیبه، ص ۱۷۸. ۲. الصدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۵۰۷. ۳. همان، ص ۲۳۹. ۴. همان، ص ۲۴۰. ۵. در این باره به بخش جغرافیای انسانی شیعه رجوع کنید. ۶. رجال کشی، ص ۵۹۴؛ التفرشی، مصطفی بن حسین، نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۶۲؛ قضیه زکریا بن آدم در قم و بعضی اصحاب امام صادق، علیه السلام، در کوفه. ۷. ر.ک: النجاشی الرجال، ص ۳۵۱؛ شرح حال عیاشی. ۸. ر.ک: جعفریان، رسول، تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۹۱. ۹. ر.ک: قمی، محمد بن حسن، تاریخ قم، ص ۲۷۸؛ رجال طوسی، ص ۳۰۷. ۱۰. همان، ص ۵۲. ۱۱. الطوسی، فهرست، ص ۱۲. ۱۲. النجاشی، همان، ص ۱۷ (شرح حال ابواسحق ثقفی) ۱۳. همان، ص ۴۰۹؛

نجاشی، رجال، ص ۲۴۵. ۱۴. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، مقدمه مؤلف. ۱۵. الطوسی، فهرست، ص ۲۱۵؛ الخویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۸۰. ۱۶. همان، ص ۴۱۱. ۱۷. همان، ص ۶۲. ۱۸. همان، ص ۶۴. ۱۹. ابن بابویه قمی، علی بن حسین، الامامة والتبصرة من الحيرة، مؤسسه آل البیت، قم، ص ۱۴۲. ۲۰. التفرشی، همان، ج ۳، ص ۲۵۳. ۲۱. نجاشی، رجال، ص ۲۶۱. ۲۲. الطوسی، فهرست، ص ۵۱ تا ۵۳؛ نجاشی، ص ۱۸۲؛ الخویی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۵۰. ۲۳. التفرشی، همان، ج ۴، ص ۱۰۸. ۲۴. الطوسی، همان، ص ۴۴۲. ۲۵. همان، ص ۱۴۱؛ ر.ک: قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ ق. ۲۶. الصفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، منشورات مکتبه المرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق. ۲۷. الطوسی، فهرست، ص ۴۴۲. ۲۸. همان، ص ۱۰۲. ۲۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، مؤسسه آل البیت (ع) قم، ۱۴۱۳ هـ ق. ۳۰. الطوسی، فهرست، ص ۸۹. ۳۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، دارالکتاب للطباعة والنشر، قم، ۱۳۸۷ هـ ق. ۳۲. النجاشی، همان، ص ۲۱۹. ۳۳. جعفریان، رسول، تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۰۹. ۳۴. التفرشی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵، به نقل از ابن غضایری، ۱۳۸۱/۱. ۳۵. همان، ج ۲، ص ۳۸۴. ۳۶. نجاشی، ص ۳۲۹. ۳۷. همان، ص ۳۳۲. ۳۸. همان، ص ۳۴۵. ۳۹. مامقانی، تنقیح المقال. ۴۰. الطوسی، الغیبه، ص ۲۴۰ و ۲۲۷. ۴۱. ر.ک: جعفری، محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه آیه‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹. ۴۲. ر.ک: المنقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، مکتبه المرعشی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

گل‌ها در انتظارند

ن. طبیی پنجره؟ها را باز کنید، آنسوی خاکستری پنجره؟ها بهار جاری است. پنجره؟ها را باز کنید، آنسوتر رنگ؟ها به جشن نشسته؟اند و هدیه بهار یک گل است و آن هم «اقایا». آری پشت پنجره؟ها گل؟ها در انتظارند؛ در انتظار یک نگاه، نگاهی که از دیوارهای آهنین شهرها بگذرد. و در باغ آرزوها به میهمانی «شقایق» رود؛ شاید از قدمگاه این نگاه «شوق» پرواز کند. پنجره؟ها را باز کنید، آه! می؟بینید سبزینه لبخند در وجود کودکان فقر به زردی گراییده است. من می؟دانم که سفره خالی همسایه ما پر از نیاز است. از پشت شیشه پنجره؟ها گاه می؟توان بغض شکسته یک پرستو را دید. و می؟توان صدای شکستن قلب قناری؟ها را شنید. من اگر تنها یک شب به آسمان سفر کنم، به قدر یک زمین سوغات می؟آورم. می؟آیم و ستاره؟های محبت را به دامن؟های دخترکان آرزومند شهرمان می؟دوزم. و از ماه، گردنبندی می؟سازم تا چشمان معصوم مادران «آبرو» برای لحظه؟ای به ساحل خشکی نشینند. و ای کاش خورشید با من می؟آمد. می؟آمد به خانه؟هایی که میزبان زمستان بودند تا روسیاهی به دل سرد و تاریک ما نماند. و من اگر تنها یکبار سری به دامنه ملکوت زخم، شرحی می؟نویسم بر حاشیه سبز ایثار و عشق. و بر «دفتر» خودبینی؟ها و خودخواهی؟ها مهر اختتامیه می؟زنم. و اگر در کوچه پس کوچه؟های زندگی «بار» افتاده؟ای دیدم از آن «بال» پرواز می؟سازم. ای آنان که، خانه هایتان را خانه تکانی کردید جایی هم برای خاطره؟ها بگذارید. و ای آنان که «سبزه» سبز می؟کنید؛ در صحن و سرای دل نیز گل و سبزه محبت بکارید تا ابدیت شاهد ریش جوانه؟های دوستی و صفا باشد. و شما که ماهی قرمز را در تنگ شیشه؟ای زندانی کرده؟اید، برای یکبار هم که شده است به فکر قناری؟های در قفس باشید و برای آزادی آنان صدقه دهید. آیا تاکنون بر سفره هفت سین به آینه نگاه کرده؟اید؟ خود را ببینید شما خداوندگار عشق بر روی زمین هستید، بیایید، خدایی بنگرید و خدایی بشنوید و خدایی کرم کنید. بیایید با هم خورشید را باور کنیم و به ماهتاب رحمت حق دل بندیم. بیایید به دریاها بیبوندیم و بوسه نسیم را بر روح خسته دردمندی احساس کنیم. بیایید پیش از آمدن عید، عیدی بگیریم. سخن پیامبر خدا را می؟شنوید؟ گفتار او گوش آسمانی می؟خواهد نه گوش زمینی. می؟فرماید: «المسکین رسول الله؛ مسکین و مستمندی که به سوی تو دست نیاز بر می؟آورد، فرستاده خداست. اگر جویای کمال و حیات پاک هستی به مسکین دل بسپار و مرهمی باش بر زخم نیازش. پاسخ به او «لیک» به خداست و «عیدی» او حیات است، چرا که در قرآن آمده است: «یا ایها الذین

آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما یحییکم» ای مؤمنان آنگاه که خدا و «رسولش» شما را می‌خوانند، اجابت کنید که آنها به شما حیات می‌بخشند. مگر نه اینکه از جاده مخلوق باید به خدا رسید؟ مگر نه اینکه ریسمان پیوند با خدا یک سر در زمین دارد؟ پس بشتابیم و پنجره‌ها را برای همیشه تاریخ باز بگذاریم شاید دیگر هیچ «ناله؟ ای» در سرزمین «لاله؟ها» به گوش نرسد. و اینک بیاید برای سلامتی گل؟های نیکی؟ها «شمعدانی» روشن کنیم! و آواز گل داوودی را برای «لالایی» کودکان بخوانیم. بیاید یاس؟ها را بپروانیم اما برای دعاهایمان یک سبد گل امید سفارش دهیم. اگر بخواهیم می‌توانیم ناز گل؟ها را بخریم و فاصله میان فصل؟ها را برداریم. شما را به حقیقت سوگند، بیاید پیام گل «نرگس» را باور کنیم و برای دیدار حسن یوسف اش دعاها را از سر گیریم. × به نقل از روزنامه کیهان - ۱۳۷۷/۲/۲۶.

عباسم... عزیزم!

سهیلا- صلاحی اصفهانی عزیز دلم! آمده؟ام تا بلندترین مثنوی عشق را برایت زمزمه کنم. آمده؟ام تا حرف؟های نگفته؟ام را برایت بگویم. آمده؟ام تا اشکهایم را بر تو بیارم و سیرابت کنم. آمده؟ام تا دل بی؟تابم را بی؟قرارتر کنم. آمده؟ام تا سراغ مولایم را از تو بگیرم. آمده؟ام تا از علی و رضایت او بپرسم. می؟دانی، آنگاه که پدرت به خواستگاریم آمد، تمام وجودم را شادمانی فرا گرفت. پس به چشمان با حیا او نگرستم و گفتم به خدا سوگند من برای حسن و حسین (ع) همچون مادری دلسوز خواهم بود و تو امروز مرا نزد مولایم سرافراز کردی. به دنیا که آمدی علی تو را با نام خدا و رسول و ولی او آشنا کرد و پرسید نامش را چه برگزیده؟ای؟ گفتم در هیچ امری بر شما سبقت نمی؟گیرم و علی نام عمویش را بر تو نهاد. تو در میان بنی هاشم زیباترین بودی - چون ماه - و من نگران چشم حاسدان که مبادا پسرکم را آسیبی رسانند. هر چند که می؟دانستم تو می؟مانی تا حسین بماند. تو می؟مانی تا فدایی فرزند گرامی رسول الله باشی. تو می؟مانی تا زهرای پیامبر را دلخوش کنی و این همه را از بوسه؟های علی بر دست و بازوی تو دریافته بودم. یادت می؟آید! تو تازه زبان گشوده بودی، علی تو را کنار خود نشانده و فرمود: بگو یک، تو گفתי یک. بعد فرمود: بگو دو، تو خودداری کردی و گفתי شرم دارم به زبانی که خدا را به یگانگی خوانده؟ام، دو بگویم و باز لبان مقدس علی بود و پیشانی بلند تو! جز این هم انتظار نمی رفت. علی خود معلم تو بود و پس از او جان و دل زهرا، حسن و آقایمان حسین باب؟های علم را بر تو گشودند و تو شدی موحدی بزرگوار با شجاعت و ایثار علی، صبر و کرم حسن و شهامت و جهادگری حسین و چه کسی برای یاری اباعبدالله شایسته تر از تو؟ چه خوب می؟دانست علی! آنگاه که هنگام شهادتش فرمود: جز فرزندان زهرا کسی در اتاق نماند و تو با دل شکسته و کوله باری از حسرت پشت در به انتظار ماندی. چیزی نگذشت. زینب آمد و پیغام داد علی تو را به درون خوانده. تو نیز در کنار فرزندان زهرا جای گرفتی و علی دست حسینش را در دستانت گذاشت. نگاهت کرد و گریست و سفارش حسین را را به تو کرد: «مبادا تنهایش بگذاری». مرحبا بر تو! که حسین را آنگونه که باید شناختی. شنیدم که در غربت نینوا به برادرانت گفتی: در نثار جان؟هایتان تقصیر نکنید و گمان مبرید که حسین برادر ماست نه چنان است آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند فاطمه زهرا و نور دیده و رسول خداست. آری تو همیشه حسین را «آقا» و «مولای» نامیدی. او را «سیدی» می؟خواندی و من از ادب تو خرسند می؟شدم. تنها یک بار - آخرین بار - او را «برادر» خواندی. گفتند فریاد «یا ابا ادرک اخاک» تو دل حسین را سخت لرزاند. خود را به تو رساند و سرت را در دامن مادرش فاطمه دید و دانست راز برادر گفتنت چیست. عباسم! وفاداریت زبانه زدن ملکوتیان است. خدا نکند تو شرمگین زینب باشی. نمی؟دانم آن پلید مرد دورخی چگونه جرأت کرد برایت امان نامه بفرستد! مظلوم! نه فرات که جای جای عالم تا قیامت کبری مظلوم؟تر از مولایت حسین و مظلوم؟تر از تو نخواهد دید. چه سعادتت برای تو بالاتر از آنکه سجاده (ع) به دست خود تو را دفن کرد. آری تو را، و البته پدرش حسین را. سقای کربلا! علمدار حسین! ابوفضائل! ابا قره! قسم به ظهر

عاشورا قسم به رکعت؟ های خونین عشق، قسم به آفتاب، قسم به آب، قسم به آب، قسم به آب، تو امروز سیراب؟ تر از هزار دریایی و خوشبو تر از هزار گلاب ناب. مبارکت باد بال های سبز بهشتی ات. سلام خدا و فرشتگان و پیامبران بر تو باد سلام بندگان صالح و شهدا و راستگویان بر تو باد. همه سلام؟ های پاکیزه به هنگام بامداد و شام بر تو باد.

اشعار

دلیل انتظار ای سفینه نجات در طوفان گمراهی و گرداب جهالت ای قافله سالار قبیله عشق ای حضور سرخ در عصر سیاه نتوانستن؟ ها ای دریای عطش و حیات دین در عطش خون تو که ترک صفا و مروه کردی تا نقش آفرین صفای کربلاشوی ای بذر افشان لاله؟ ها در دشتهای تعهد ای دلیل انتظار روز موعود ای شور نهضت؟ ها حرف اول در روز آخر ای مروج خوبی؟ ها و بازدارنده از پلیدیها ای روشنگر آفتاب حقیقت در محاق ابر ضلالت ای آموزگار آزادگی از اسارت تن و زندان محیط ای کوه بلند استقامت در هجوم تهدیدها و سفره تطمیع؟ ها ای معمار حریت، جوانمردی و شعر بلند ایثار آزاد - ع آشتی روز چون شب تیره خورشید از نظرها پنهان و مردمی دلتنگ کویی یخ چون سنگ جهان بکام چابلسان شد صداقت زیر مشت خدعه خرد گشت خوبیها رنگ باختند ابتذال دست در گردن فقر هجوم آورد وسعت زمین بر حیات بشر تنگ نمود برکت از زمین رفت سیاهی بر پهنه آسمان ... چتر خود را تا زمین گسترده از آن روز تا کنون ما مانده؟ ایم و دستهایی گره خورده به آسمان در انتظار روز آشتی زمین با آسمان آزاد - ع آفتاب فردا در آسمان ستاره آشنایی پشت ابر دلواپسی آفتاب فردایی امتداد نامت تا بلندای کهکشانشا همه قطره؟ اند و تو دریایی ای منتهای آرزوها بهار گلستان کی عزم خزان بستان می؟ کند که مانده در گلوی بلبلان خار جدایی در کوچه تنهایی نشان تو می؟ جویم تن بی نای مانده است، وقت است که باز آیی دل را فرش آذین مهرت ساخته؟ ایم تا خانه دل روشن فرمایی آزاد - ع گل نرگس در بستر زمان با گامهای سنگین انتظار هر هفته به پیشواز آدینه می؟ روم کاش روزها همه آدینه بود تا زبانه شعله انتظار همه ایام شرر بار بماند عبور آدینه بی همراهی او هیزم این آتشند درد اشتیاق فقط با آمدنش التیام خواهد یافت شعله انتظار را به آتش عشقم افزون خواهم کرد با این همه امید جاده انتظار طولانی می؟ نماید و مرا توان و صبری نیست اگر هم باشد مرکب عمرم زود به مقصد خواهد رسید می؟ دانم که این آتش مرا خواهد سوخت اما امیدم را هرگز باز می؟ خواهم خاکسترم خاک گلدان گل نرگس باشد آزاد - ع مبارکباد می؟ آید سواری از دور میان هاله؟ ای از نور مبارکباد، بر عرشیان، بر زمینیان که گوهر ناب آفرینش از سفر می؟ آید زمینیان که دل عرشی دارند از مخمل مهر بر سرای دلاذین بسته؟ اند عرشیان به پیشواز او به زمین آمده؟ اند چه مبارک است بر آن نگاه که ترا اول بار در قاب خویش به تصویر کشد تهنیت باد بر آنها که از عمق وجود در دایره همراهی و در محیط همدلی فقط دست ترا می؟ فشردند آزاد - ع فاصله؟ ها آن سوی نگاهها یکی بی تاب؟ تر از همه منتظر فرو ریختن دیوار فاصله هاست این سوی نگاهها پشت قرنهای اضطراب چشمانی مانده براه ستاره در دست کشیده؟ اند تا فصل پر شدن فاصله؟ ها پیش پای خورشید بریزند آزاد - ع مرابخوان صدایم کن ای اشتیاق بی انتها ای ایستاده بر فراز زمان که رهگذری خسته؟ ام در بیابانی بی آب تختیده در آفتاب و تو تک درخت صحرائی با سایبانی گسترده و آبی روان مرا سوی خویش بخوان ای رویش بهار در هجوم خزان که در مانده؟ ام در چالشهای زندگی و همه؟ های ک نام مرا فریاد می؟ زنند و تو برتر از هر صدا آشنا و دلنشینی با طنین گرم هدایت مرا از یاد مبیر که می؟ سوزم در آتشی که خود برافروخته؟ ام و تنها تو میتوانی خنکای سرود ابراهیم (در گوش آتش بخوانی مرا بخوان در خوشترین خاطره ایام در جشن حضور آزاد - ع جشن دیدار رد نگاهمان از شب وداع تا روز دیدار ستاره را می؟ جوید ما طلوع فجر را باور کرده؟ ایم در عمق باور ما شبهای فاصله دوام بی دوامند ظاهر آرام ما در حجم سکوت فریاد را انباشته تا بر سر بیداد کشد ساز آرزوهایمان آهنگ آزادی را در دستگاه اعتراض به قفس می؟ نوازد ما پرواز بی بال و پر را آموخته؟ ایم تا فصل کوچ به همراه پرستوهای مهاجر از آمدن بهار مژده آوریم در سینه جای دل آینه

گذاشته؟ ایم تا پژواک آفتاب را در طلوع شگفت‌انگیزش از غروب باشد در باغ مشتاقانم در رؤیای بدر خفته چشم براهان غهچه گل نرگس می‌بینیم بر سنگفرش جاده؟ ها تا دیار آشنا گل افشانی کرده؟ ایم تا در وعدگاه صداقت زیر سقف مثنای جشن دیدار بگیریم آزاد - ع کجاست روزها غرق غروب سرد و خاموش پنجره‌هایی بسته مردمی خفته پرواز را از یاد پرانده؟ ها رفته رنگ خورشید بر رخسارهای رنگ باخته نمی‌تابد شهر بی رمق با کوچه؟ های خالی از شور درون حصاری از سنگ و آهن نسلی است مانده در اضطراب و بی‌احساس؟ تر از سنگ نسیم طراوت پشت دیوارها روزنه؟ ای سوی آن سو نمی‌یابد آسمان دود آلود نفس شهر گفته و ما در آخرین نای کو آن صدای آشنا: فریاد بر می‌آوریم که که غریب‌های غریب گوشمان را آزار می‌دهد می‌گویند عاطفه ابر نازائی است مهر ورزان کجایند؟ تا چراق مهر را بر گذر هر قلب بیاویزند آزاد - ع معنی صبر: صبر یعنی امتداد عطش لبهای ترک خورده خاک تا فصل باران: صبر یعنی کشت تحمل در باغچه انتظار تا شکوفه حضور: صبر یعنی شباهنگ اشک در دامان تنهایی تا ظهور فجر: صبر یعنی ماندن قرن‌ها خروش در پشت حنجره تا روز فریاد: صبر یعنی شاخه سبز عبور عشق در چهار راه زندگی: صبر یعنی شهامت ماندن و بسیج برای روز رفتن: صبر یعنی طاقت بر زهر خند تاریکی تا ار مغان گلخند روشنی: صبر یعنی تحمل جان در پوستین تن تا محو شدن در او که باقی است آزاد - ع دل خورشید را مشکن علفهایی گرد مرداب ریشه در لجن زلف پریشانیشان را باد بسوی مرداب شانه کرده است بی هیچ احساسی نسبت به آفتاب که هر روز شاخه؟ های بی دریغ نور را بسوی آنها خم می‌کند و کو توان یاری گرفتن از این دست خورشید نگران می‌ماند تا باز فردایی رسد و تلاشی دوباره آیا صداقت آب با چشمه؟ ای زلال از درون مرداب به یاری خورشید بر خواهد خواست تا به ریشه گیاه بگوید اصالت تو از آفتاب آب می‌خورد دل خورشید را مشکن آزاد - ع قصه ما شعر دردهای ناسروده است رنج یک جامانده از سفر رد گم شده؟ ای در غبار ابهام شرح رفتن و به خود نرسیدن است داستان یک شدن ناتمام آرزوهای دراز و عمری کوتاه فرصتهای بر باد رفته رختها و گذر لحظه؟ های پر شتاب قصه ما ماجرای اشک آب بر که است در فراق دریا که در انتظار بارش رحمت و خلق رشته؟ ای متصل به دریاست آزاد - ع رسم آفتاب عصر یخ زده روزهای غرق غبار و چشمانی که تا فردای دور ... افق را نشانه رفته است نگاه بارانی او تازیانه موج اشک بر صخره؟ های سیاه و هر آنچه امتداد نگاه را قطع می‌کند جستجو گرانه، حریصانه نگاه را به وسعت دنیا پراکنده است تا مهمان از راه رسد و رسم آفتاب و باران را بر زمین جاری کند آزاد - ع خبر هست؟ آیا خبرت هست چه می‌کشم؟ از تنهایی خود و ازدحام جمعیت در غربتی خود باخته، پشت دیوار فاصله میان امواج درد و ساحل ناپیدای آرامش در جاده بی‌انتهای عبور پاهای تاول زده و عصایی شکسته مانده؟ ام میان تن پوشی از اسارت! در حیرتم بر تاراج فرصت در دایره زمان و زوایای بازی که هندسه عبورم را تا مرز نبودن کشانند و لحظه؟ های ناب بودن را در گوشه؟ های تنگ اسیر کردند می‌دانم خبر هست چه می‌کشم ای قاصد مانوس سحر آیا وقت آمدن نفسی تازه بر امید نفس باخته؟ ام نیست؟ آزاد - ع شرقی؟ ترین احساس موج ایام مرا بسوی غروب زندگی کشانده است اینک با چشمانی ارغوانی دستانی پر از باران سرخ نگاهی با زبان التماس از خورشید می‌خواهم، که این بار مغرب را با رنگ شرقی نقش زند تا با شرقی؟ ترین احساس به استقبالت بیایم آزاد - ع دوستی بر تارک دوستی؟ ها دل نازکی ظریفتر از بال پروانه زلال؟ تر از آینه اشیان دارد بیا از دستهای بهم فشرده دوستی نردبانی سوی قله بزنیم با سلامی به لطافت دلش عهد ببندیم که پاسداریم حرمت تندیس محبت را و گلبرگ دلش را پرپر نکنیم جغرافیای کوچک بیا که نگاهت آشناست من و تو دردمندیم تو با انبوهی در به وسعت تاریخ و من به تنگ آمده در جغرافیای کوچک آزاد - ع بگذار ای اصالت خوبیها بگذار شانه؟ های غزل بر دوش تو تکیه کنند که جانمایه شعر با ذکر تو بوی قنوت می‌دهد بگذار سجده عشق را همواره با تو اقتدا کنند که بلبلان بوستان عشق فقط بر سجاده تو حضور می‌یابند بگذار با تو پرده از آخرین نماد انسان بر دارند که نقاش نقش آخر را فقط با تو به تصویر کشیده است بگذار قامت؟ ها از نسیم تو چون گندمزار به رکوع روند ای اصالت خوبیها آزاد - ع سجدگاه خورشید روزی می‌آید که فاصله زمین و آسمان پر خواهد شد

خورشیدووشی می؟ آید که قدر ستاره را می؟ داند و کهکشانشانها در تکریمش طلوع خواهند کرد روزی که زمین سجده گاه خورشید می؟ شود آزاد - ع دستان صمیمی ای آشنای لحظه؟ های غربت گرمی دستان ترا بر سر غربت امروز و بر شانه فرتوت فردا احساس می؟ کنم تو همان آرمان سبزی که جنگلی از دستها تمنا می؟ کردند آزاد - ع خاطره میلاد نرم نرم خاطره میلاد از بستر زمان بر می؟ خیزد هاله نور بر گرد شب لباس آذین بر تن روز کوچه؟ ها رنگین همه جا شور سور بر پاست مشام عطشناک در جاده انتظار از بوی نرگس سیراب می؟ شود کویی دستهای پر از نیاز از پنجره اجابت بر می؟ گردد آزاد - ع ریشه امید در باغ انتظار ریشه امید پوسیده نیست گر چه منکران هرزه؟ های تکذیب بیخشانند آزاد - ع حضور در شبسان دل آیه سرسبزی روشن نیست ای اشکها بیارید که نعش یاد را از کوچه؟ های غفلت دل عبور میدهند پرنده کوچک قلب در کنج فقس سینه اوج آسمان را از یاد برده است آزاد - ع دفتر آرزو صد دفتر آرزو غزل سرودیم بسی چشم پر از کینه خنجر تیز طعنه دیدیم و چشیدیم دوختند زبان را ریختند خون را جز در دفتر هجرت ردی نکشیدم پرده؟ ها دریدند پیمانها شکستند چه بسیار که جز بر سجاده خیس نخفتیم ای معشوق نهفته محرم اسرار نهانی اندکی بود می؟ دانی همه در را نگفتیم در اشتیاق رویت مقدم خورشید حضورت شیوه خار در چشم استخوان در گلو را آموختیم آزاد - ع زندگی چیست زندگی جرعه؟ ای از جام عشق نوشیدن یا نصیبی از بهار عشق بردن یا فصل رسیدن آرزوهای کال آزاد - ع حس غریب در نگاه خفته؟ ام رویای حضور جاری است حس غریبی پیمانه احساسم را پر کرده است یک سلان مانده بر لب حلتی ملتمس ... و انتظار رهگذری از جاده آسمان و چه زیباست آن دم که پیش نگاه مهربانش آزاد - ع

اشک ها و گریه ها

سعید بیان الحق بابی انت و امی یا آل المصطفی انی مؤمن بولایتکم معتقد لامامتکم مفر بخلافتکم دیشب به سیل اشک ره خواب می؟ زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می؟ زدم مولای من! از گذشتگان هر که خبر دار می؟ شد که امت آخرالزمان یگانه امام و راهنمای خود را فراموش می؟ کنند دلش به حالمان سوخت؛ چرا که باورشان نمی؟ آمد که می؟ توان بدون خورشید هم زندگی کرد و باورشان نیامد که مگر می؟ شود بدون گرمای محبوب، سرد و یخزده روزگار را گذرانند. حیب من! قصه پر غصه فراق و جدایی تو را هر اهل دلی که بشنید از درد جاننش به خزان نشست. اهل دل که نه، داستان غیبت تو را بر هر سنگ و گیاه و حیوانی که خواندند پژمرده گشت... کبوتران آسمان به حال ما بیچارگان رقت کردند، ماهیان آب ها، مدام عوض ما ظهور تو را طلب کردند امّا این درد را به کجا برم ای حیب همه جان؟ های پاک ای حیب هر سنگ و درخت من، من که باید مدام به انتظار تو باشم. من که باید چشمانم همیشه اشک آلود نیامدنت باشد. من که باید بغض بزرگی همواره راه نفسم را بگیرد. آسوده و بی؟ خیال به دور از تو به خود مشغول شدم آری همه ما به خود مشغول شدیم رفتیم به نماز ایستادیم و نفهمیدیم که او شرط نماز؛ یعنی قبله ما در کجا مانده است. نفهمیدیم که او در کجا تنها مانده است. نفهمیدیم که نماز بدون امام عشق معنا ندارد. نفهمیدیم نماز بدون تکبیر پیشوای محبت نماز نیست و از این رو همه نمازهایمان رنگ عادت به خود گرفت. آری رفتیم به طواف حرم و نفهمیدیم که خورشید و ماه و ستاره، همه مخلوقات طواف وجود او می؟ کنند به پرده کعبه چنگ زدیم و هیچ نفهمیدیم که پرده کعبه حرمت لباس او را نیز ندارد. نفهمیدیم که این همه حاجیان راه صفا گم کرده؟ اند. و اینک که این همه را می؟ نگری گریه؟ ای غریب بر دلت سنگینی می؟ کند. چه مدت؟ ها که در هنگام اشک او ما بی؟ خبر بوده؟ ایم! چه ساعت؟ ها که در هنگام حزن او ما بی؟ خیال بوده؟ ایم. مولای من! آنقدر روزها و شب؟ ها آمد که ما به خود نیامدیم و نرسیدیم چرا تو در صحراها خیمه نشین شده؟ ای. چرا که دور از مردمان زندگی می؟ کنی؟ ما به خود نیامدیم و تو هر روز امیدواری که ما به سویت برگردیم. تو هر روز چشم انتظاری که ما برای نیکبختی خودمان، برای سعادت خودمان به سوی تو برگردیم. مولای من! ای خسته سال؟ های

طولانی غیبت، ای رنجور نامردمی ما، اینک ما، در دل تار شب، در خلوت بی؟ کسی روز، آرام بر می؟ خیزم، دو رکعتی نماز حاجت می؟ خوانم که مرا ببخشی. دو رکعتی نماز نیاز می؟ خوانم که بدی؟ها و غفلت هایم را نادیده بگیری، و تو چقدر مهربان همه گذشته؟هایم را، همه بدی؟هایم را، می؟بخشی، نادیده می؟گیری مهربان و پر نور. مرا می؟پذیری. آری صدای شکستن دلم را اول از همه تو شنیده؟ای. دل نگران من قبل از همه تو بوده؟ای. مهربان و پر نور، مرا می؟پذیری، و نوای گرم و صمیمی؟ات در بند بند وجودم شنیده می؟شود که می؟فرمایی: «خدایا خداوندا! از در گاهت می؟خواهم که از ثواب؟های من مهدی بردار و در نامه اعمال شیعیانی قرار ده که اینک دل شکسته و خجلت زده برگشته؟اند». اللهم احی به القلوب الميته

ای گنجینه آخرین!

دیری است که دعاهایمان «ندبه» شده است و هر صبح جمعه مشعل چشم؟های ما با زلال اشک روشن می؟شود. و من در کوچه؟های سرگردان «غیبت» تو را می؟جویم شاید مرا به میهمانی نگاهت بخوانی. کویر وجودم در انتظار باران ظهور توست و بر که کوچک هستی؟ام به نظاره دریای حضورت. پیکر خسته به خاک نشسته؟ام را تنها تو و یاد تو به دیار قرار می؟رساند آه، ای حضور! ای دریای نور! دلم در کوچه پس؟کوچه؟های انتظار گرفته است، به دنبال روزنه؟ای، نسیمی، آوایی، نمی؟دانم، در پی کسی هستم. کسی که سبد بلورین دعایم را پر از استجابت کند؛ و در طاقچه خاکستری وجودم برگ سبزی، گل سرخی و شاید هم چکاوک خوشخوان و زیبایی به یادگار گذارد. تو را در کوچه باغ؟های امید می؟جویم و در سجاده؟های بی؟ریا می؟بینم. نام تو را و عکس آسمانی؟ات را در ماه جستجو می؟کردم و در لبهای نیایش و اشک؟های «ندبه» دیدم. این تویی، با همه بزرگی؟ات، در دل؟های کوچک کودکان، کودکان شهر با سینی؟هایی پر از شور و نیاز تا برای نیمه شعبان شمع روشن کنند. در دست؟های دخترکان، فرشته؟هایی که در جمکران به نماز می؟ایستند و در قنوت نیازهای کودکی آنها «دعای فرج» به؟سان حریر سبز در آسمان خیالشان موج می؟زند و به سوی تو می؟آید. آنگاه شکوفه؟های صورتی امید بر این حریر سبز می؟بارد و به سوی آنان باز می؟گردد و شکوفه خنده بر لبان آنها می؟شکفتد امروز از آن توست و فرداها برای تو ای آفتاب پنهان! آدم (ع) آمد تا تو بمانی؛ نوحه نوح از هجران تو بود و کشتی او با دعای تو به ساحل سلامت رسید. این نام تو بود که مناجات شبانه یونس (ع) در تاریکی دریا را به نور اجابت رساند. تو زمزمه کودکانه یوسف (ع) در دل چاهی و بوی پیراهن یوسف ذره؟ای از عطر توست. و موسی، اگر، تو را می؟دید ندای «آرفنی» سر نمی؟داد تا شنوای پاسخ «لن ترانی» باشد. تو همان دم مسیحایی عیساپی. تو روحف هستی؟ای! ای تو جانف عالم! زمین از تو جان می؟گیرد. تو آخرین مفهر حبیب خدایی، تو عصاره محمد(ص) و خلاصه علی؟ای. کعبه برای علی شکافته شد تا تو، ای هسته هستی، زمین را بشکافی و در آن بذر قسط و عدل بیفشانی. چه می؟گویم! چه می؟بینم؟! امروز چشمان به انتظار نشسته؟ام بینا شده است. رقص پروانه؟ها را، نسیم را و همخوانی گل؟ها و پرنده؟ها را چه زیبا می؟بینم و چه شیوا می؟شنوم! امروز زبان هستی را، سرود درختان را و نجوای شاپرک؟ها را می؟فهمم. امروز همه مولودی می؟خوانند و چه آهنگ خوشی از آن سوی دریا می؟آید از میان گردش موج؟ها. همخوانی، همنوایی، همراهی: نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد ارغوان جام عقیقی به چمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد ای فرشته نهران و ای همیشه جاودان! تو خورشیدی. این منم پشت ابرها غایب. تو دریایی و من در بر که تعلق؟ها اسیر. تو آبیف دریایی و من خاکستری خواب و در بند خاک. تو روح هستی؟ها و من بر ساحل جسم قدم زنان به دنبال قطره؟ای حیات. و من می؟دانم که: تو تفسیر سوره «قدر»ی. تو زاده سوره «روم»ی. مادرت، «ملیکه» روم، گرفتار نرگسف چشمان تو بود که لباس اسارت به تن کرد. ای آزادمرد، ای همه آزادی! ما اسیر توایم، و به این اسارت عشق می؟ورزیم، ما گرفتار یک نگاه توایم. آزادی ما در گرو این گرفتاری است، ما را به اسیری بپذیر و نگه؟دار که اسیر تو امیر است. ای گنجینه آخرین! محمد (ص) خاتم نبوت

بود و تو «نگین سبز» این انگشتری. خال گونه تو مرکز دایره عشق و هستی است و پیشانی؟ ات به بلندای قله قداست الهی. تو فرجام آفرینشی، ای خوب، ای همیشه محبوب!

من از نژاد بی جامگانف زمینم

گلایه؟ ای از اوضاع جهان با آقا امام زمان (عج) محمدحسین جعفریان مرا چه کسی دست نجاتی خواهد بود؟ ای پیر! بی مرشدی همراهم را فرسود دلتنگ توأم من که در ازدحام شهر و خیابان؟ هایش گم شده؟ ام اما تو را گم نکرده؟ ام. پگاه تا شامگاه شامگاه تا پگاه منم که آنمگم در تو و حیرت چون دسته گلی خون؟ آلود بر پوست روحم می؟ شکفتد از پل پلیدی گذشتند و آیا چه کسی دست نجاتی خواهد بود؟ آنان را که مرده؟ اند که زاده شدن را از یاد برده؟ اند آنان که باد داده؟ اند مصب فردا را. دنیا فوران دلار است و فراموشی ای پیر! بی مرشدی همراهم را فرسود، نیم نگاهی! تکان دستی! لبخندی! می؟ خزیم در حفره؟ هایی ناشناس و نام روشن ما اسم شبی است که با طلوع خورشید باطل می؟ شود. یا مهدی! غرورم را فروختند نامم را آتش زدند و فاحشه؟ ها بر خاکستم پایکوبی کردند... آه! آن که از دشمن می؟ گریزد به که حنجره؟ اش با دندان دوستی جویده شود. از تمام شجاعت؟ ها بوی نیام می؟ آید یا مهدی! انتظار دود کرد مردی را که بر ریل؟ ها می؟ رفت و می؟ آمد و راه به جایی نمی؟ بفرد. تمام کبوتران تیری در سینه دارند تمام مردان خاری در نگاه چقدر شعله، چقدر حادثه؟ چه سنگین است عبور فصلی که گریه مردان کوچک است. تمام ظرف؟ های جهان لبریز فریادند و خون ما خاک را گفل می؟ کند. باز آ! باز آ! آخرین پنجره! شرمگین زنده ماندنم، باز آ! مشتی صورت و نقاشی، تمامف بودنم شده؟ اند. ای آتشی که هرچه آب بر تو می؟ ریزم بیشتر شعله می؟ کشی! ما گرد هم می؟ نشینیم چای می؟ نوشیم و هندوانه می؟ خوریم و برای دیوانه؟ ای که سیگار را چون علامت پیروزی نشان می؟ دهد دست تکان می؟ دهیم. چرا می؟ خندید؟! چرا می؟ خندید ای مردم؟! این پاره؟ های قلب من است این؟ گونه تگرگ؟ وار بر شما باریدن گرفته است. چرا می؟ خندید؟! زانو بز! این را تمام خیابان؟ ها و شعرها زانو بز! این را تمام روزن؟ ها و زن؟ ها! زانو بز! این را تمام سیاحان و سیاستمداران در گوشم نجوا می؟ کنند. پارک از صدای چکاچک شمشیر و طبل انباشته است. و جوانی مردان بر سنگر شطرنج؟ ها بی؟ رنگ می؟ شود. چه بسرایم؟ مردی را که غرق می؟ شود فرو می؟ رود اما فریاد نمی؟ کشد انبوه واژه؟ هایی که در لغتنامه؟ ها به تحلیل می؟ روند؟ پرستوهایی که ذوب می؟ شوند در سینی مسی رنگ افق؟ دختری که باد تکه تکه به سرزمین دیگرش برد؟ زنی که تنها یک روز زنده بود؟ یا خویش را؟ بابلسری گم شده در مه و ماسه چه بسرایم؟ من از نژاد بی؟ جامگانف بی؟ زمینم برهنه بر علفزاری سوخته شاعری چون من چیست؟ جز زخمه خدا بر سه؟ تار سیاره؟ ای دور، جز لبخندی جراحی شده بر سیمای سرزمینی که تنها می؟ تواند بگرید، جز تپانچه؟ ای پفر در دستان آن که هوای سفر به دیاری دیگر دارد، جز نمایش زخمی مقدس، جز مرگ. لب باز می؟ کنم مردگان در دهانم رژه می؟ روند و باران شکلات باریدن می؟ گیرد. مگس؟ ها ذره ذره صدایم را با خود بردند و بر چشمخانه؟ ام سکه روید، تنها می؟ شنوم کسانی فریادت می؟ کنند و تازیانه می؟ خورند فریادت می؟ کنند و منفجر فریادت می؟ کنند و مصادره می؟ شوند، تنها می؟ شنوم ازدحام زخم؟ های کاری است اما جگرها به یغما رفته است... شهر بارش موهومی است بر شیروانی تمنا لغتنامه؟ ای است عظیم که از واژه؟ های زیبا تهی می؟ شود... مردگان در دهانم رژه می؟ روند و آرزوها در خردسالی می؟ میرند. سوت می؟ زنم در پیاده؟ رو و به کلماتی می؟ اندیشم که در سکوت خود کشی می؟ کنند، آیا کدام دست فردای بر باد رفته را بر صفحه خواهد چید؟ ناممکن قریب! از آن همه، نام قتلگاه؟ ها را آموخته؟ ام؟ «الخلیل»، «کابل»، «رامط»، «کشمیر»، «گروزی»، «سارایوو» سارایوو آه ای منتظرانف مو بور چشم آبی! بغض؟ ها را فرو دهید صدای پای اسب می؟ آید. در خیابان عددها در آمد و شدند کت و شلواریها و کلاه؟ ها، یا مهدی! خشم خلع سلاح شده است. هنوز به راه نیامده کسی فریاد می؟ کشد؛ - برگردید! نامت نوبر است و چراغانی؟ ات را با تیر می؟ زنند. هوا لبریز از سؤال است و دروغ تمام جاده؟ ها

به پایان رسیده؟ آند آقا! کی آغاز می‌شوی؟ آه اگر امروز را چنین سهمگین می‌گذرانم از آن است که به فردای تو عاشقم. چاووشان خاتمه خاتمه برمی‌گردند و روزنامه‌های باطله بر قاره‌ها حکومت می‌کنند آبروی تیغ! زمین پژواک شیطان است و تو در مردمک مردانی که دکمه‌هاشان گم شده است وهم؟ آلود می‌نمایی، مردانی که به دماسنجی کوچک می‌مانند و هنگام هجوم تو در پاکت سیگارشان مخفی می‌شوند وهم؟ آلود شده‌ای در جنگل رؤیای پسرانی که شعر می‌نوشند و شمشیر می‌فروشند، حال آن که امروز فردایشان دریده می‌شود. وهم؟ آلود شده‌ای در نگاه دوزخیان که بارانت را در افسانه‌ها به نقالی می‌نشینند و ذوالفقارت بر لبانشان نیشخندی گذراست. مردی که تو را روز می‌شمارد در برف به خواب می‌رود، او با زده‌ها سخن می‌گوید و در پاساژی کهنه سنگر گرفته است، هر صبح مستی قلوه سنگ به عابران سرگردان نشان می‌دهد و به گریه می‌گوید: - خانم! آقا! اینها را از من بخرید! اینها برای شما مهم است. یا مهدی! این صدای تیرخورده امتی است که شادی‌هایش به سرقت رفته است امتی که تفنگ و تو را می‌شناسد، امتی که چشم بر آسمان دارد و برای بودن در زمین خون تاوان می‌دهد. یا مهدی! فردا سپید سیاه است و کودکانی مهمان صاعقه و ساطورند. از قهقهه تا مرثیه مرگ است و باروت، پس پرنیان دست تو کجاست؟ کوهی که تو باید از آن پیدا شوی تنها صدایم را به من باز می‌آورد، زمان آینه مزاح نران و مادینگان است کار از تفنگ و تبرزین گذشته است اینجا چندی است دف‌ها تو را شیهه می‌کشند سرودم را بشنوید ای سنگ‌ها و چوب‌ها! ای بن‌بست‌هایی که در انتهایتان نقاشی جاده‌ای بی‌انتهای رهگذران را گمراه می‌کند سرودم را بشنوید... گلایه، آنچه نبود را سوزاند ای گریختگانف آسوده! ریسمن‌های بی‌انتهایی که از چشمانم می‌روییید و بر گلویم می‌پیچید چنین آسوده‌ام مگذارید! چه سنگین است عبور فصلی که شعله‌هایی چنین عظیم را در سیگاری کوچک خاموش می‌کنم.

حنظل شیرین

مریم ضمانتی یار قافله شتران با گام‌های خسته و سنگین از راه می‌رسید و سکوت یکنواخت قریه را می‌شکست هر وقت قافله‌ای از راه می‌رسید، موجی از شور و شادی را به خانواده‌های چشم به راه هدیه می‌کرد. محمود و احمد در کنار کوچه با بقیه بچه‌ها سرگرم بازی بودند که صدای زنگ قافله را شنیدند. هر دو از جا پریدند و فریاد شادی سر دادند. با آن که پدران آنها، اهل سفر با قافله‌های تجاری به بغداد نبودند که بچه‌ها طعم چشم‌انتظاری را بکشند، با این همه آن دو پسر بچه هم مثل بچه‌هایی که پدر در سفر داشتند، فریاد زدند و مردم را از آمدن قافله با خبر کردند و با پای برهنه بر روی شن‌ها دویدند. آخرین شترها هم وارد قریه شد و آنها هنوز در پی هم می‌دویدند و بازی می‌کردند و گرد و غباری که از بازی و جست و خیز کودکانه آنها بوجود آمده بود، مانع می‌شد که راه را از بیراهه تشخیص دهند و به جای همراهی با قافله برخلاف جهت آن می‌دویدند و احمد که کوچک‌تر بود هر وقت در دوییدن احساس خستگی می‌کرد و قدم‌هایش سست می‌شد، محمود را سرزنش می‌کرد و به همین دلیل آنها با تمام توانی که نشاط کودکانه به آنها بخشیده بود، به سرعت از قریه دور می‌شدند. بی‌آن که بدانند راهی را که در پیش گرفته‌اند، دقیقاً برخلاف مسیر قافله و قریه است محمود که از شدت دوییدن از نفس افتاده بود روی زمین نشست و گفت صبر کن .. خسته شدم احمد هم کنارش روی شن‌ها نشست محمود ناگهان متوجه سکوت وحشتناک دشت شد و به خود آمد: احمد... نگاه کن همه بچه‌ها و قافله رفته‌اند. احمد که نفس نفس می‌زد بی‌خبر از آنچه بر سرشان آمده بود گفت رفته باشند! محمود با نگرانی گفت ما تنها شده‌ایم احمد با اطمینان کودکانه‌ای گفت خب ما هم می‌رویم محمود با دلهره گفت کجا می‌رویم ما راه را گم کرده‌ایم احمد وحشترده پرسید: تو راه را بلد نیستی محمود در مانده نگاهش کرد: نه .. نه .. من راه را بلد نیستم احمد دست او را گرفت و گفت من می‌ترسم چشمان محمود پر از اشک شد: من هم می‌ترسم می‌دانی وقتی همه برگردند، مادرانمان چه حالی می‌شوند؟ احمد با گریه گفت بیا برویم بالاخره به یک جایی می‌رسیم محمود بغضش را فرو خورد و اشک‌های احمد را پاک کرد و گفت گریه نکن

به کدام طرف برویم اشک صورت خاک آلود و آفتاب سوخته احمد را خیس کرده بود: این حرف را نزن تو از من بزرگتری. حتماً راه را بلدی بگو که راه را بلدی محمود سرش را پایین انداخت و با شرمندگی گفت نه. من بلد نیستم مگر من تا به حال چند بار در این بیابان گم شده‌ام که راه را بلد باشم من در این ده سال عمرم برای اولین بار از قریه این قدر دور شده‌ام احمد با پشت دست اشک‌هایش را پاک کرد و گفت حالا- باید چکار کنیم محمود راه افتاد و گفت بیا برویم .. نمی‌دانم .. بی‌هدف و با گریه راه افتاده‌اند. ابهت بیابان آنها را به شدت ترسانده بود و احساس یأس و تنهایی وجودشان را در بر گرفته بود. تا چشم کار می‌کرد بیابان بود و بوته‌های خار و حنظل تلخ و گرما بیداد می‌کرد. با نزدیک شدن به ظهر، آفتاب داغ مستقیم بر سرشان می‌تابید و تشنگی به شدت آزارشان می‌داد. پاهای برهنه‌شان در میان بوته‌های خار، زخمی شده بود و به شدت می‌سوخت بعد از ساعتی هر دو در نهایت تشنگی و وحشت از تنهایی بر زمین افتادن. زبانشان چون پاره آجری به کامشان چسبیده بود و هیچ کدام قدرت حرف زدن نداشتند. احمد با ناتوانی اشک می‌ریخت و محمود در مانده و گریان صورتش را روی خاک گذاشته بود. احساس می‌کرد مرگ به او نزدیک شده و دیگر تحمل تشنگی را ندارد و تا ساعتی دیگر هر دو در بیابان می‌میرند و شب طعمه حیوانات درنده می‌شوند و پدر و مادرشان هرگز نمی‌فهمند چه بلایی بر سر آنها آمده دلش برای مادرش می‌سوخت و تصور گریه‌ها و بیقراری‌های مادر عذابش می‌داد. دلش برای احمد هم می‌سوخت او حداقل خواهری داشت تا دل مادر و پدر بعد از مرگ او به دخترشان خوش باشد، اما احمد تنها فرزند پدر و مادرش بود و حالا معصومانه سرش را روی خاک گذاشته بود و منتظر مرگ بود.... دیگر نفس هر دو به شماره افتاده بود و خاک زیر صورتشان از قطره‌های اشکشان گفل شده بود که ناگهان صای پای سواری سکوت وهم آلود دشت را شکست سواری بر یک اسب سفید، به سرعت به سمت آنها می‌تاخت دل محمود از شادی فرو ریخت و بارقه‌ امید در چشمانش درخشید. اما قدرت سر بلند کردن نداشت احمد هم با شنیدن صدای پای اسب جان گرفت اما نتوانست عکس العملی نشان دهد. اسب سوار که مردی میانسال با لباس سفید عربی بود، گویی اصلاً آن دو را بر روی خاک ندیده کنارشان از اسب به زیر آمد. فرش کوچک و لطیفی را از روی زین اسب برداشت و روی زمین انداخت با پهن کردن آن فرش بوی عطری عجیب در هوا پیچید. سوار هنوز فرش را کاملاً "صاف و مرتب نکرده بود که سوار دیگری رسید. اسب او قرمز و راهوار بود و سوارش جامه‌ای سفید پوشیده بود. جوانتر از سوار اولی بود و عمامه‌ای بر سر داشت که دو بال آن را از روی شانه‌ها یش پایین انداخته بود و نیزه‌ای در دست داشت او هم نسبت به بچه‌ها عکس العملی نشان نداد. پیاده شد و هر دو روی فرش به نماز ایستادند. نمازشان را که خواندند سوار دوم برای تعقیب نماز، نشست و مشغول ذکر شد. بچه‌ها بدون هیچ حرکتی در همان حالت که افتاده بودند، آنها را نگاه می‌کردند. سوار که ذکرش تمام شد رو بر گرداند و فرمود: محمود! محمود سر بلند کرده و با زحمت و ضعف گفت بله آقا! فرمود: نزدیک من بیا. محمود آهسته گفت: نمی‌توانم. آنقدر تشنه‌ام که قدرت حرکت ندارم فرمود: باکی بر تو نیست محمود حس کرد با این حرف سوار، می‌تواند حرکت کند. به همان حالت، سینه خیز خودش را روی خاک کشید و جلو تر رفت. سوار، دست خود را بر صورت و سینه محمود کشید. دست لطیف و مهربان او، همه خستگی عطش، ترس و رنج را یک جا از وجود محمود برد. حس کرد دهانش اصلاً خشک نیست و زبانش به راحتی در دهان می‌چرخد و از آن همه رنج و عذاب چند دقیقه قبل هیچ اثری نیست فرمود: برخیز! یکی از این حنظل‌ها را برای من بیاور. محمود از جا بلند شد. در بین بوته‌ها، حنظل بسیار بود. حنظلی برداشت و به دست سوار داد. سوار حنظل را گرفت و به دو نیم کرد و نیمی به محمود داد و فرمود: بخور. محمود نیمه حنظل را گرفت جرأت نکرد مخالفتی کند. اما خوب می‌دانست حنظل چقدر تلخ است فکر کرد این سوار که او را به راحتی از آن همه درد و عذاب نجات داده شاید منظورش این است که خوردن حنظل به معنای صبر و تحمل در بیابان است. با احتیاط حنظل را به دهانش نزدیک کرد. اما همین که زبانش را به آن زد و مزه آن را چشید، متوجه شد آن حنظل از عسل شیرین‌تر، از یخ خنک‌تر و از مفشک خوش بو تر است با ولع آن را خورد و با خوردن آن حس کرد تشنگی و گرسنگی‌اش به کلی رفع شد. سوار فرمود: دوست

را صدا کن بگو بیاید. محمود تازه به یاد احمد افتاد که هنوز با همان ضعف روی شن‌های بیابان افتاده بود و شاهد آنها بود. محمود جلو رفت و گفت احمد بلند شو، آقا با تو کار دارد. احمد به زحمت گفت نمی‌توانم حرکت کنم قدرت ندارم سوار فرمود: برخیز بر تو باکی نیست احمد سینه خیز به سمت سوار رفت و سوار همانطور که دستش را بر روی صورت و سینه محمود کشیده بود، بر سینه و صورت و دهان احمد کشید و احمد یکباره احساس آرامش و راحتی کرد و بلند شد و نشست سوار نیمه دیگر حنظل را به او داد. احمد که دیده بود محمود چطور حنظل را با میل خورده بدون درنگ آن را گرفت و با اشتهای زیاد خورد و جان گرفت هر دو سوار بلند شدند و سوار اول فرس را جمع کرد تا بروند. محمود دامان لباس سفید سوار را گرفت و با التماس گفت آقا! تو را به خدا قسم می‌دهیم که نعمت را بر ما تمام کنی و ما را به خانواده‌مان برسانی ما گم شده‌ایم و راه را نمی‌دانیم سوار نیزه‌اش را برداشت و دور آن دو روی زمین خطی کشید و فرمود: عجله مکنید. هر دو سوار شدند و در برابر بهت و ناباوری بچه‌ها، رفتند و لحظه‌ای نگذشت که در تمام بیابان اثری از آن دو اسب و دو سوار نبود. محمود که از خوردن آن حنظل شیرین جان گرفته بود دست احمد را گرفت و گفت بیا برویم خودمان راهمان را پیدا می‌کنیم احمد گفت این خط را که دور ما کشید یعنی اینکه از سر جایمان تکان نخوریم محمود خندید: مگر دیوانه‌ای! در این بیابان سر جای خودمان بمانیم که چه بشود؟ احمد پرسید: آنها که بودند؟ آن حنظل چطور این همه شیرین و خنک بود؟ آن فرس چرا بوی خوبی داشت محمود که پرورده خانواده‌ای ناصبی و کینه توز بود گفت دو تا سوار بودند که از اینجا می‌گذشتند. حالا به جای این همه سؤال که من هم جوابشان را نمی‌دانم بیا تا قدرت داریم و تشنه نشده‌ایم راه بیفتیم شب که برسد در این بیابان به دام حیوانات وحشی و درنده می‌افتیم و اگر امروز از تشنگی نمردیم شب به دست آنها می‌میریم احمد با کنجکاوای گفت آخر حنظل این قدر شیرین می‌شود؟ محمود دستش را گرفت و گفت من چه می‌دانم بیا برویم اولین قدم را که به سمت خط برداشتند ناگهان در برابر خودشان دیواری دیدند. هر دو جا خوردند و ترسیدند و به عقب برگشتند، اما در آن طرف هم دیوار دیگری دیدند و یک دفعه متوجه شدند در یک چهار دیواری بدون سقف قرار گرفته‌اند. هر دو وحشت کردند. محمود نشست و گفت - یعنی چه این دیوارها وسط این بیابان چه می‌کنند؟ ما اسیر شدیم احمد نشست و گفت: من احساس راحتی می‌کنم. ترسم از بیابان از بین رفته محمود نهیب زد و گفت: تو دیوانه‌ای آنها ما را اسیر کردند. احمد نگاهش کرد: ولی آن سوار خیلی مهربان بود. دیدی دستش چقدر نرم و لطیف بود، وقتی روی صورتم کشید، احساس راحتی کردم. داشتم می‌مردم. دهانم تلخ شده بود. محمود پرخاش کرد: اگر مهربان بود چرا ما را به خانواده‌مان نرساند؟ چرا ما را اسیر کرد؟ احمد گفت: بیا حنظل دیگری دیگری بخوریم تا ببینیم چه باید بکنیم محمود حنظلی برداشت و دو نیم کرد. به دهانش که رساند، مثل زهر، تلخ و کشنده بود. فریاد زد: - وای.. وحشتناک است.. ما از گرسنگی و سرما امشب می‌میریم ناگهان صدای زوزه گری گرسنه و وحشی دل آن دو را فرو ریخت. با نزدیک شدن تاریکی شب، حیوانات درنده بیابان از گوشه و کنار بیدار شدند. محمود از فراز دیوار به دشت نگاهی انداخت و گفت: دشت پر از گرگ است احمد از ترس جیغ کشید: نه.. گرگ محمود نالید: آنقدر حیوان درنده دور و بر ماست که تعداد آنها را فقط خدا می‌داند. احمد گفت: خدا به آن سوار خیر بدهد. این دیوارها از ما محافظت می‌کنند. محمود سر تکان داد و گفت: در اطراف ما جمع هستند، اما به ما نزدیک نمی‌شوند. هر دو سر به آغوش هم گذاشتند و به لحظه‌ای خوابی عمیق و همراه با آرامش خاطر، آنها را ربود. * * * با بالا آمدن آفتاب، هر دو از خواب بیدار شدند. نه اثری از آن چهار دیواری بود و نه از آن همه حیوان درنده و خطرناک. دشت بود و خار و حنظل و سکوت بچه‌ها بلند شدند. تمام شب خوابیده بودند و اصلاً چیزی از آنچه گذشته بود، نفهمیده بودند. محمود به راه افتاد و احمد هم به دنبالش. تا نزدیک ظهر، بی‌هدف راه افتند و با شدت یافتن آفتاب، تشنگی دوباره به سراغشان آمد. عرق از سر و رویشان می‌ریخت. بالاخره از شدت گرما و تشنگی از پا درآمدند و با خاک افتادند. درست مثل ظهر روز قبل با همان ضعف و همان وضعیت احمد ناله کرد: محمود... ما بالاخره اینجا می‌میریم محمود آمد جوابی بدهد که همان دو سوار روز قبل را دید که از دور می‌آیند. سوار اول که اسبی سفید

داشت مثل روز قبل در نزدیکی آنها همان فرش لطیف و خوشبو را پهن کرد و سوار دوم که اسبی قرمز داشت، پیاده شد و به نماز ایستاد. بعد از تعقیب نماز و تمام شدن ذکر، محمود را صدا کرد و فرمود: محمود یک حنظل برای من بیاور. محمود حنظلی به دست او داد. حنظل را به دو نیم کرد و نیمی از آن را به محمود و نیم دیگرش را به احمد داد. حنظل به همان شیرینی حنظل ظهر قبل بود و آنها را کاملاً سیر و سیراب کرد. سوار برخاست. محمود حس کرد، این بار نباید بگذارد آنها بروند. جلو رفت و با التماس گفت: آقا ما را تنها نگذارید. شما را به خدا قسم می‌دهیم که ما را به خانواده‌مان برسانید. ما راه را بلد نیستیم. شب دوباره می‌ترسیم سوار فرمود: بر شما بشارت باد که به زودی کسی نزد شما می‌آید و شما را به خانواده‌هایتان می‌رساند. محمود نتوانست مخالفتی کند و آن دو از چشم بچه‌ها دور شدند. هر دو روی خاک نشستند. محمود ناله کرد: ما را نجات ندادند. چه کسی می‌آید و ما را نجات می‌دهد؟ احمد با گریه گفت: من می‌خواهم به نزد مادرم بروم. دلم برایش تنگ شده محمود فریاد زد: بس کن مثل بچه‌ها برای مادرت دلتنگی می‌کنی. فکر می‌کنی من دلم نمی‌خواهد از این بیابان خلاص شویم و به خانه برگردیم احمد با گریه گفت: حالا- داد زن. من بیش‌تر می‌ترسم محمود از او دور شد و گفت: مثل بچه‌ها.. مثل بچه‌ها.. احمد ناگهان داد زد: محمود! محمود! نگاه کن.. محمود به سرعت برگشت و به سمتی که احمد با دست اشاره می‌کرد نگاه کرد و دید، مردی با سه حیوان بارکش از دور به سمت آنها می‌آید. محمود به طرف او دوید و فریاد کشید: ما اینجاییم... پیرمرد با دیدن آن دو در آن بیابان وحشت کرد و حیوان‌ها را رها کرد و به سمت قریه شروع به دویدن کرد. بچه‌ها به دنبالش دویدند: صبر کن عمو صابر.. کجا می‌روی ما هستیم. بچه‌های اسماعیل و داود، محمود و احمد.. نترس... پیرمرد ایستاد و دستش را روی قلبش گذاشت و گفت: از همین ترسیدم.. پناه بر خدا.. تمام قریه در عزای شماست. خانواده‌هایتان مراسم عزای شما را برپا کرده و مادرانتان از دیروز تا به حال اشک می‌ریزند و ناله می‌کنند. شما اینجا چه می‌کنید؟ محمود گفت: ما گم شده بودیم که تو آمدی. تو اینجا چه می‌کنی پیرمرد افسار حیوان‌ها را گرفت و گفت: آمده بودم هیزم ببرم، اما حالا دیگر هیزم مهم نیست. بیایید برویم که قریه یکپارچه ماتم شده... هر کدام سوار یکی از حیوان‌ها شدند و به سوی قریه راه افتادند. با نزدیک شدن به قریه، مردم رهگذر بچه‌ها را که دیدند، فریاد زدند: بچه‌ها.. بچه‌ها برگشتند.. و این خبر به سرعت در همه جا پیچید. مادر محمود که دیگر نای گریه کردن نداشت و سر به دیوار خانه ناله می‌کرد، با شنیدن این جمله از جا پرید و به کوچه دوید. مادر که احمد را میان کوچه دیده بود از شادی بر سر و روی خود می‌زد و نمی‌دانست چه کند. بچه‌ها در میان جمعیت متعجب و شادمان به کوچه رسیدند و پیاده شدند. هر کدام به سوی مادر خویش دویدند. مردم با دیدن این صحنه اشک شوق می‌ریختند و همه بر سر و صورت بچه‌ها بوسه می‌زدند. اسماعیل و داود از هیاهو و مهمه‌ کوچه فهمیدند که بچه‌ها برگشته‌اند و بازگشت آنها در نهایت سلامتی و آرامش همه را متحیر کرد. هر کس سؤالی می‌پرسید و مردم می‌خواستند بدانند آنها کجا بوده و چگونه بعد از یک شبانه روز از بیابان به سلامت برگشته‌اند. محمود در میان بهت و حیرت خانواده‌اش و مردم، همه ماجرا را تعریف کرد و احمد هم با صداقت کودکانه‌اش از حنظل شیرین و چهار دیواری امن گفت. اما هیچ کس آنها را باور نکرد. قریه «فراسا» به گروهی از نواصب تعلق داشت و آنها در بغض و کینه نسبت به فرزندان فاطمه س در سراسر عراق شهره بودند. با شنیدن ماجرا زمزمه در جمع پیچید که شما دچار عطش شده و کابوس دیده‌اید. بعضی بچه‌ها را سرزنش کرده و گفتند: حالا به جبران این همه اشکی که مادرانتان ریخته‌اند، خودتان را با این حرف‌ها نظر کرده نشان ندهید... مردم به سرعت از دور آنها پراکنده شدند و اجازه ندادند ماجرا بیش از این در ذهن‌ها حک شود و بر دل‌ها اثر کند. اسماعیل و داود که در بغض و عداوت سرآمد تمام قریه بودند. بچه‌هایشان را به تندی به خانه‌ها بردند و در را به روی آنها بستند تا پیش از این از معجزه‌ای سخن نگویند که همه می‌دانستند تنها از «فارس الحجاز» ساخته بود و بس. مادران بچه‌ها که فقط از برگشتن آنها خوشحال بودند نمی‌خواستند بچه‌ها انگشت نمای مردم شوند و بچه‌ها بی‌آن که بدانند چرا مردم ناگهان آنها را ترک کرده و با آن همه شور و شوق تنهایشان گذاشتند به خانه‌ها رفتند. بچه‌ها، بعد از مدتی با تأکید بسیار پدرانشان ماجرا را فراموش

کردند و گویی هرگز چنین اتفاقی در زندگی‌شان رخ نداده بود. * * * محمود سکه‌ها را از ابن حارث گرفت و گفت: کار من کرایه دادن حیوان به زائران است اما خودم هم باید با حیوان کرایه همراه باشم ابن حارث با تعجب گفت: آخر برای چه تو حیوان کرایه می‌دهی، بَلَد راه که نیستی محمود سر تکان داد و گفت: نه من عهدی با خدا دارم و باید همراه زائران باشم ابن عرفه دست ابن حارث را کشید و به کناری برد و گفت: تو این جوان را نمی‌شناسی. این قدر سؤال نکن. حیوان کرایه کرده‌ای باید او را هم تحمل کنی ابن حارث گفت: من اهل حله هستم این جوان را نمی‌شناسم ولی نمی‌دانم چرا نسبت به آمدن او در این سفر، احساس خوبی ندارم ابن عرفه آهسته گفت: او اهل فراساست. قریه‌ای که به بغض و کینه اهل بیت رسول خدا شهرت دارد. این جوان هم در دشمنی با خاندان پیامبر سرآمد همه مردم است و ستم به زائران عتبات را باعث قرب خودش به خدا می‌داند. عهدی هم که می‌گوید با خدا بسته همین است ابن حارث جا خورد و گفت: با خدا عهد بسته زائران شیعه را آزار دهد؟ - بله و آنقدر هم به این عهد پای بند است که یک سفر زیارتی را از قلم نمی‌اندازد و از هیچ اذیتی هم افا ندارد. - بس کن مرد. این‌ها را می‌دانی و می‌خواهی با او همسفر شویم - من این بار تصمیم گرفته‌ام کمی اذیتش کنم تا بفهمد بر دل زائران بیچاره چه می‌گذرد؟ - چطوری - این کار با من. او هر بار با تعدادی از رفقای ناصبی‌اش با هم بودند. این دفعه ظاهراً آنها جلوتر رفته و در کاروان سرایی در بین راه منتظر او هستند. تنه‌است و فرصت خوبی است - تو مثلاً زائر هم هستی و می‌خواهی این جوان را اذیت کنی - اولاً - تو نمی‌دانی این جوان ناصبی در هر زیارت با شیعیان چه می‌کند. ثانیاً او مردم را غارت کرده و آزار و اذیتشان می‌کند و این را مایه قرب به خدا می‌داند. حالا من فقط می‌خواهم کمی سر به سرش بگذارم ابن السهلی به جمع دوستانش پیوست و گفت: ظاهراً مکاری دیگری حیوان کرایه نمی‌دهد. ابن عرفه گفت: برای همین ما به ناچار از این محمود ناصبی سنگدل حیوان کرایه کرده‌ایم ابن حارث کنار گوش او گفت: و نقشه‌ها برایش کشید «برگرفته از کتاب نجم الثاقب محدث نوری»

معرفی کتاب

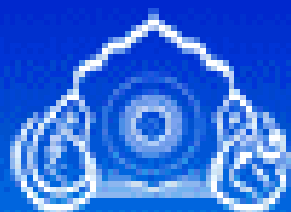
مرضیه بیات مهدی موعود(ع) یارانی اینگونه دارد نوشته: سیدمصطفی علامه مهری ناشر: انتشارات علامه بحرانی چاپ: اول زمستان ۱۳۸۰ قیمت: ۶۰۰۰ ریال ۱۵۲ صفحه اگر چه تحقق انقلاب بنیادین و جهان‌شمول حضرت مهدی(ع) با قدرت الهی صورت خواهد گرفت، لیک این بدان معنا نیست که پیروزی حضرت از مجرای غیرطبیعی است، بلکه ایشان با تلاش جانفروسی خود و یاران‌شان، رسالت خویش را به انجام خواهند رساند. روشن است که هر کس سعادت جای گرفتن در زمره یاران آن امام همام را نخواهد داشت و یاران ایشان، افراد برگزیده و دارای ویژگیها و خصوصیتی هستند که می‌توانند الگوهای شایسته برای همگان باشند. کتاب مهدی موعود(ع) یارانی اینگونه دارد، حاوی مطالب جالب و خواندنی راجع به حضرت مهدی(ع) و یاران باوفای ایشان است و در سیری منظم، ابتدا به مبحث ولادت، نام و نسب، القاب و شخصیت حضرت و سپس به اثبات وجود نازنین ایشان از طریق قرآن و سنت می‌پردازد. در گامی دیگر، سخن از فراق به میان می‌آورد و دوران غیبت را بررسی کرده و نقش امام را در این دوران حساس گوشزد می‌نماید و از انتظار در راه محبوب سخن گفته و با استفاده از روایات، مقام شامخ و جایگاه منتظران را تشریح می‌کند. آرام آرام از طلوعه وصل سخن می‌گوید و نشانه‌های ظهور آن منجی یگانه را برمی‌شمرد و در خلال سخن به عوامل پیروزی حضرت صاحب‌الامر(ع) می‌پردازد تا به روز موعود می‌رسد و طعم شیرین اولین برخورد و اولین سخنان آن دلبر پنهان ز دیده‌ها را به خواننده می‌چشاند. یاران و عاشقان و خاصان حریم آن رهبر محبوب را معرفی می‌نماید و اسامی آنها و محل استقرار و زندگی ایشان را به همگان می‌گوید تا همه بدانند که این «راهبان شب و شیران روز» همانند مقتدایشان، «در عین آشنایی چقدر غریبند». عبادت، ایمان، اطاعت محض، خاکساری در برابر وجود نازنین حضرت ولی عصر(ع) صفاتی است که در وجود این یاران - که تاریخ نمونه‌هایشان را به چشم ندیده و در آینده هم به چشم نخواهد دید - موج می‌زند. و نویسنده سعی

نموده در این کتاب به شرح و بسط این صفات پردازد. سپس موعد آن می‌رسد که آسمانیان و زمینیان برای دست‌بوسی به خدمت مولایمان شرفیاب شوند و با حضرت پیمان ببندند و پای بیعت خویش را امضا نمایند، مقدمات حکومت جهانی را فراهم آورند و اسلام ناب را از سرچشمه خویش به همگان ارزانی دارند. در این حکومت، هر کس سهمی دارد و نقشی ایفا می‌کند و حضرت عیسی که خداوند او را برای حضرت مهدی (ع) ذخیره نموده‌اند، نیز با اقتدا به ایشان، علاوه بر ایفای نقش، مسیحیان را نیز دعوت به پذیرش اسلام و پیروی از امام مسلمین می‌نمایند. یهودیان نیز هنگامی که خروج الواح تورات را که سالها مدفون بوده است توسط حضرت مهدی (ع) می‌بینند (با توجه به این که در الواح نام و مشخصات حضرت مهدی (ع) ثبت گردیده است) سر تسلیم در برابر حضرت فرود می‌آورند و گردنکشان عنود نیز با سلاح شمشیر و ابزارهای یاری دهنده حضرت، تنبیه و تأدیب می‌شوند. و سرانجام حضرت ولی عصر (ع)، مکانی را برای پایتخت حکومت، مرکز دولت، محل استقرار خویش، محل قضاوت و دادرسی، بیت‌المال و... مشخص می‌نمایند، تا همه کارها طبق قاعده و قانون انجام شود. اگر مشتاقید درباره زمینه‌ها و اسباب تحقق آرمانی والا-و عظیم، چون، حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) و چگونگی غلبه سلاح حضرت مهدی (ع) بر سلاحهای پیشرفته نظامی عصر ظهور و دهها موضوع جالب در رابطه با ایشان، اطلاعاتی کسب کنید، کتاب مهدی موعود (ع) یارانی اینگونه دارد، می‌تواند کمک شایانی به شما نماید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه

www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

